

کتابخانه  
امام خمینی

حافظاتی از  
زندگانی امام خمینی  
استاد محترم امام خمینی

[www.leader-khamenei.com](http://www.leader-khamenei.com)



[Leader.Khamenei.com](http://Leader.Khamenei.com)

تهیه کننده کتاب : سایت شناخت رهبری



# مهدی سیرت

خاطراتی از زندگانی حضرت امام خمینی (ره)

سید محمد کاظم سجادی



تقدیم به:  
دخت آفتاب، همتای مهتاب، ستاره عالمتاب،  
شادی قلب مصطفی، امید دنیا و عقبی، انسیه حورا  
فاطمه زهرا (سلام الله علیها)



سجادی، سید محمد کاظم، ۱۳۴۷ -  
مهدی سیرت: گلچینی از لطافت‌های زندگانی حضرت امام خمینی  
قدس‌الله نفسه / سید محمد کاظم سجادی. - قم: نشر جمال، ۱۳۸۴.  
۱۱۲ ص.

ISBN:- 964-8654-49-2

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. خمینی، روح‌الله، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸-۱۳۷۹.  
دوستان و آشنایان - خاطرات. الف. عنوان. ب. عنوان: گلچینی از  
لطافت‌های زندگانی حضرت امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران  
۳ م ۳ / ۱۵۷۶ DSR ۹۵۵ / ۰۸۴۲۰۹۲



# فصل نخست

راز جاودانگی امام خمینی (ره) از نگاه مقام معظم رهبری

## فصل نخست

### راز جاودانگی امام خمینی علیه السلام از نگاه مقام معظم رهبری

حقیقتاً امام بزرگوار ما یک استثناء در تاریخ ما و یک قله بلند در حرکت ملت ایران بود. این را نه از باب عشق و علاقه‌ای که همچنان کانونش در دل ما نسبت به ایشان گرم است، عرض می‌کنیم؛ بلکه نگاه منصفانه هر کسی این را تأیید می‌کند. امام حقاً و انصافاً یک عنصر استثنایی بود. رجال تاریخی کشور را ما می‌شناسیم. بنده کم و بیش با تاریخ آشنا هستم. این شخصیت جامع نه در بین علمای بزرگ ما نظیر دارد، نه در بین زمامداران این کشور نظیر دارد، نه در بین مصلحان و منادیان تحول در این کشور نظیر دارد. بزرگانی مثل مرحوم سید جمال و تحول خواهانی که در کشور ما یا حتی در دنیای اسلام بودند، کجا؛ این مرد چند بعدی عمیق حقیقتاً توصیف ناشدنی کجا؟ ما علما و فقهای بزرگی داشتیم که سخنان و مطالب آن‌ها در اختیار ماست؛ امام بزرگوار در ردیف اول این‌گونه شخصیت‌ها قرار می‌گیرد. بنده شرح حال بسیاری از فلاسفه، عرفا، دانشمندان علوم عقلی، سیاسیون، پیرمردهای پخته و آدم‌های سنجیده را در کتاب‌ها خوانده‌ام یا در زندگی‌ام با آن‌ها برخورد داشته‌ام؛ حقاً فاصله بین آن‌ها و امام بزرگوار، فاصله زیادی است. هرکدام از ابعاد گوناگون این شخصیت، به تنهایی از نظایر خود جلوتر و پیشتر است. تقوا و پارسایی این مرد و بی‌اعتنایی‌اش به دنیا و زخارف، مقوله دیگری است.

یک وقت انسان داخل چهار دیواری خانه خود نه با دنیا سر و کاری دارد، نه با مردم سر و کاری دارد، نه در معرض امتحان قرار می‌گیرد؛ ولی پارساست. یک وقت هم مثل امام با آن عظمت در قله شهرت جهانی قرار دارد و همه این انقلاب، پدید آمده اراده و قاطعیت اوست و مردم هم این‌گونه مخلص او هستند و حاضرند همه کارهای امام را حمل به صحت کنند؛ ولی این طور پارسایی و زهد پیشه می‌کند. قاطعیت او، اراده راسخ او و عزم پولادین او در کارهای بزرگ هم همین‌طور است. یعنی هرچه انسان به این اقیانوس پهناور در ابعاد گوناگون نگاه می‌کند، می‌بیند واقعاً توصیف ناشدنی است. انسان وقتی اقیانوس را از نزدیک می‌بیند، یک‌طور است؛ ولی در اعماق اقیانوس، عوالم دیگری مشاهده می‌کند. انسان در ساحل اقیانوس یک مقدار آب می‌بیند و ابتدا خیلی تفاوتی بین این مقدار آب و یک استخر بزرگ احساس نمی‌کند؛ اما وقتی نیاز پیدا می‌کند به اعماق اقیانوس برود، در آن‌جا عوالم دیگری آشکار می‌شود و هرچه انسان نزدیک‌تر می‌شود و بیشتر تعمق می‌کند، چیزهای جدیدتری برای او کشف می‌شود. در مورد امام هم واقعاً همین‌طور است.

این شخصیت استثنایی فقط برای تاریخ نیست. توصیف‌هایی که ما عرض کردیم، می‌تواند کاربرد تاریخی داشته باشد. در تاریخ ایران، ما شخصیتی داشتیم که کار بزرگی انجام داد؛ مردم را به حرکت درآورد؛ جمهوری اسلامی را با همه عظمت و غرابتی که داشت، سرپا کرد و بنایی را به این شکل عظیم و استوار آفرید. خیلی خوب؛ آیا باید این شخصیت بزرگ را مثل اشیاء پُر بها در ویتترین تاریخ بگذاریم و ما و دیگران آن را تماشا و از آن تعریف و تمجید کنیم؟ امام بزرگوار ما این‌طوری است؟ در این جهت اگر بخواهیم امام را تشبیه کنیم، باید او را به پیغمبران تشبیه کنیم. وجود و هویت پیغمبران به دوران حیاتشان خلاصه نمی‌شود؛ هویتشان در امتداد

تاریخ است؛ یعنی بعد از خودشان، وجود آن‌ها باید در تعلیم و دین و راهشان ادامه پیدا کند؛ این می‌شود پیغمبر اولوالعزم؛ و آلا زندگی پیغمبران هم مثل بقیه انسان‌های دیگر می‌شود؛ پنجاه سال، شصت سال، صد سال در این دنیا زندگی کرده‌اند و عظمت‌هایی آفریده‌اند؛ بعد هم رفته‌اند. بنابراین مسأله به این جا تمام نمی‌شود. اگر این طور بود، امروز در دنیا از دین و معارف پیامبران اثری نبود؛ در حالی که درست عکس این است؛ امروز همه معارف والای بشری زاینده تفکرات پیغمبران است؛ ولو به واسطه. آن‌ها بودند که عدالت و اخلاق و توجه به خدا و بیرون آمدن از خود و فداکاری برای انسان‌ها و دیگر فضایی که امروز قابل قبول همه مردم دنیاست - ولو غیر ملیون و غیر پیروان ادیان، همه قبول دارند که این‌ها خوب است - فریاد زدند و پرچم آن‌ها بلند کردند؛ و آلا دنیا دست مستکبران و زورمداران بود. چرا باید اسم عدالت و تفکر آزاد و برادری و فداکاری و ایثار بماند و همیشه به عنوان یک ارزش زنده باشد؟ این به برکت تعلیم پیامبران است. آن‌ها این معارف را آفریدند و رفتند. حیات آن‌ها در آن پنجاه، شصت سال خلاصه نمی‌شود؛ حیات آن‌ها عبارت است از جریان این معارف در طول تاریخ، تا انسان‌ها را هدایت کنند. امام ما هم این‌گونه است.

این جاست که وقتی انسان تأمل می‌کند، می‌فهمد علت این که روی این شخصیت بزرگ این طور متمرکز شده‌اند و حتی بعد از وفات او تا امروز دشمنان در صدد تخریب چهره او برآمده‌اند، چیست. هدف از تخریب او عبارت است از پاک کردن راه او و از بین بردن خطی که او ترسیم کرده. اگر ارادتمندان و پیروان امام از او دم می‌زنند، فقط به خاطر این نیست که می‌خواهند سپاسگزاری و قدردانی کنند یا از یک حقیقت زیبا و برجسته تمجید نمایند؛ مسأله این است که می‌خواهند این راه بماند و این پرچم همچنان هدایت‌گر کسانی باشد که دنبال راه می‌گردند. همه ما باید نسبت به

امام این‌گونه فکر کنیم. همه کسانی که در این کشور با مبانی امام و راه اسلام و راهی که امام طی کرد، مخالف بودند، سعی کردند امام به فراموشی سپرده شود؛ برای این که این راه گم شود. امروز سعادت کشور ما در ادامه راه امام است.

امروز همه آرمان‌های بحقی که این ملت دارد، به وسیله خط امام و راه امام تأمین می‌شود؛ این را من با محاسبه و دقت و با قرائن و شواهد عینی و ملموس عرض می‌کنم. این ملت اگر امروز بخواهد در مقابل قدرت‌های استکباری شکل گرفته - که به هیچ چیزی کمتر از بلعیدن ملت‌ها قانع نیستند - بایستد و هویت و استقلال خود را حفظ کند و بتواند با رأی و نظر خود، راه زندگی‌اش را انتخاب کند، هیچ راهی ندارد جز این که به خط امام و راه امام متمسک شود؛ هم تفکرات او را در مجرای زندگی و عمل و فکر قرار دهد و هم شیوه او را. شیوه او، تسلیم شدن به فرم و الگوی بیگانه نبود. این طور نبود که میدان بازی را دشمن معین و ترسیم کند و چون هر بازیکنی یک طور بازی می‌کند، امام هم در آن میدان مشغول کار شود؛ نخیر، میدان را خودش انتخاب و ترسیم می‌کرد؛ لذا دشمن را غافل‌گیر می‌کرد. امام ساز و کار استکباری امروز دنیا را به هم زد. علت این که کسانی از آن طرف دنیا بلند شدند به این جا آمدند و با این که نه اختلاف ارضی با ما داشتند، نه اختلاف در منافع روزمره دولتی با ما داشتند، با امام دشمنی کردند - چه در زمان حیاتش، چه بعد از آن - این است که امام به قلب هدف زده بود. امروز شما اگر به کشورهای درجه دوی دنیا مراجعه کنید - فعلاً به کشورهای درجه یک، یعنی قدرتمندانی که در بعضی نقاط آسیا و اروپا هستند، کاری نداریم؛ آن‌ها هم یک طور دیگر عمل می‌کنند - می‌بینید که برنامه‌های خودشان را با توجه به خواست استکبار ترسیم و معین می‌کنند؛ اگر هم بپرسی چرا، می‌گویند چاره چیست؛ امروز این‌ها قادرند، امروز این‌ها مسلط‌اند. یعنی همه براساس

الگوی آن‌ها حرکت می‌کنند؛ منتها هرکس با ابتکاری نسبت به منافع خاص خودش. بنابراین در میدانی که آن‌ها ترسیم کرده‌اند، همه دارند بازی می‌کنند؛ ولی امام این قاعده را بهم زد؛ رفت روی همان اهداف حقیقی خود و برای آن‌ها کار کرد و اسم اسلام را آورد.

من شاید یک وقت دیگر هم گفته‌ام که بنده می‌خواستم در یکی از مجامع بین‌المللی شرکت کنم. مطالبی فراهم کرده بودم، بردم خدمت ایشان دادم. معمولاً اگر می‌خواستیم در جایی نطقی داشته باشیم، می‌دادم ایشان نگاهی بکنند. ایشان مطالب سخنرانی من را نگاه کردند و بعد از دو سه روز آن را به من برگرداندند و در حاشیه‌اش چند نکته نوشته بودند؛ یکی از آن‌ها این بود که راجع به عدم تفکیک دین از سیاست هم در آن جا صحبت کنید. من اول تعجب کردم. در عین حال رفتم چند صفحه درباره همین نکته نوشتم و به متن سخنرانی اضافه کردم. در آن اجتماع بین‌المللی حدود صد کشور شرکت داشتند. من این متن را در آن جا خواندم و خودم ملتفت شدم که نقطه اساسی و اصلی و جذاب نطق که برای همه آن‌ها تازه و مهم بود، همین قسمت بود؛ در حالی که مثلاً فکر می‌کردم بقیه مطالب چون لفظ و معنای آن سنجیده انتخاب شده، قشنگ تر است؛ اما بعد دیدم این قسمت مهم تر بوده است. این که انسان در منبرهای درجه یک جهان روی عدم تفکیک دین از سیاست متمرکز شود، یعنی درست سر اصل مطلب رفته است. کسانی هستند که از دهان دشمن حرف می‌زنند؛ «و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس». عده‌ای در داخل کشور ما راجع به جدایی دین از سیاست قلم‌فرسایی می‌کنند. چند قرن در کشور ما جدایی دین از سیاست، یک واقعیت بوده است؛ امام آمد این ورق را برگرداند و در دنیا این فکر را فریاد کرد.

آن چه را که امروز به عنوان اهداف این انقلاب تعیین کرده‌ایم، باید با همان روش امام دنبال کنیم؛ با صراحت، با تبیین کامل و با جرأت و جسارت

لازم؛ باید دلیرانه وارد این میدان شد. ما باید بدانیم آن چه ما را در مقابل دشمنان نگه می‌دارد و استقلال و آزادی و هویت ما را حفظ می‌کند. این است. این ملت اگر بخواند به آبادی کشور و به پیشرفت علم برسد و اگر بخواند در قافله چالش‌های گوناگون مادی دنیا - مسأله تجارت، مسأله کشاورزی و دیگر مسائل - پیشرفت کند، راهش این است که خط امام را دنبال کند؛ چون این خط، خط استقلال، بازگشت به هویت خود، استخراج گنجینه‌های پنهان درون سینه انسان‌ها و بالفعل کردن این استعدادهاست. من بارها گفته‌ام، الان هم تکرار می‌کنم؛ هر جا ما پیشرفت برجسته‌ای داشته‌ایم، به برکت نیروهای مؤمن، حزب‌اللهی و معتقد به این راه بوده؛ و آلا کسانی که به این خط و این راه معتقد نیستند - هم از جهت ضعف ایمان، هم از جهت ضعف غیرت ملی - آن چه را که باید انجام دهند، نمی‌کنند؛ در مقابل فشارهای معمولی زندگی عقب‌نشینی می‌کنند و سپس در مقابل تطمیع و جلوه‌های جذاب ارائه شده از سوی دشمن، تسلیم می‌شوند؛ اما کسی که مؤمن است، تسلیم و خسته نمی‌شود. این، راه امام بزرگوار است. اگر بخوایم کشور را آباد و آزاد کنیم، راهش این است که خط امام را دنبال کنیم. این، معنای احیای نام امام و نگاه داشتن این پرچم پرافتخار است؛ نه این که ما می‌خواهیم فقط برای تاریخ و برای قدرشناسی از آن بزرگوار، نام و یاد او را زنده نگه داریم.

شما در همه دعاها بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستید و نام پیغمبر گرامی و ائمه را دائماً تکرار می‌کنید؛ چرا؟ برای این است که حضور آن‌ها در زندگی شخصی ما، در روح ما، در جسم ما و در محیط اجتماعی ما اثر محسوس پیدا کند. امام هم همین‌طور است؛ باید حضور او اثر محسوس پیدا کند؛ یعنی ما باید به معنای حقیقی کلمه، راه و خط و فکر او را در جامعه پیاده کنیم.



## فصل دوم

گذری بر زندگی‌نامه امام خمینی (ره)

من هیچ تعبیری بهتر از این تعبیر زیبای «عبد صالح» برای امام پیدا نمی‌کنم.

عامل اصلی در موفقیت‌های این مرد آن معنویت و ارتباط با خدا و تقوا و کار برای خدا کردن و حتی کار را برای نتیجه ظاهریش انجام ندادن است، بارها همه شنیده‌اند که ایشان می‌فرمود: ما کار را برای نتیجه نمی‌کنیم، بلکه برای تکلیف می‌کنیم. به اعتقاد من صفای باطن و اخلاص این مرد و آن رابطه معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلب القلوب موجب شده تا بتواند آن انسان، دست نیرومندی بشود برای دگرگون کردن بنیاد ارزش‌های مادی در سطح جهان.

او به همه انسان‌ها فهماند که انسان کامل شدن، علی‌وار زیستن و تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن، افسانه نیست.<sup>۱</sup>



عمه مکرمه‌اش سپری کرد. اما در سن پانزده سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم شد.

حضرت امام از سنین کودکی و نوجوانی با بهره‌گیری از هوشی سرشار، قسمتی از معارف متداول روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه‌های دینی، از جمله ادبیات عرب، منطق و فقه و اصول را نزد معلمان و علمای منطقه فراگرفت و در سال ۱۲۹۸ (ه.ش) عازم حوزه علمیه اراک شد.

#### هجرت به قم

امام خمینی در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی رهسپار حوزه علمیه قم شد و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد استادان حوزه قم طی کرد. روح حساس و جستجوگر امام خمینی باعث می‌شد تا ایشان تنها به ادبیات عرب و دروس فقه و اصول بسنده نکند و به دیگر رشته‌های علمی نیز علاقه‌مندانه روی آورد. از این رو همزمان با فراگیری فقه و اصول نزد فقها و مجتهدان وقت به فراگیری ریاضیات و هیئت و عروض و فلسفه اسلامی و فلسفه غرب و اخلاق و عرفان نظری و عملی نیز پرداخت.

امام خمینی به‌عنوان یکی از مدرسان و مجتهدان صاحب رأی در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق شناخته می‌شد و زهد و وارستگی، تعبد و تقوای او زبانزد خاص و عام بود. همین خصلت‌های متعالی که از طریق سال‌ها مجاهده با نفس و ریاضت‌های شرعی و تجربه مفاهیم عرفانی در متن زندگی شخصی و اجتماعی به‌دست آمده بود و همچنین مشی سیاسی حضرت امام که سخت معتقد به حفظ کیان حوزه‌ها و اقتدار روحانیت و زعامت دینی به‌عنوان تنها پناهگاه مردم در آن ایام خطیر و پر آشوب بود، موجب می‌شد تا آن حضرت همواره علم و فضل و تلاش خویش را در خدمت به تحکیم حوزه علمیه تازه تأسیس قم به‌کار گیرد. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی نیز امام خمینی به رغم رویکرد گسترده طلاب و فضلا و جامعه

## فصل دوم

### گذری بر زندگی نامه حضرت امام خمینی علیه السلام

#### ولادت در روز کوثر

در حالی که سال ۱۳۲۰ هجری قمری از نیمه می‌گذشت مولودی در ایران دیده به جهان گشود که بعدها با قیام الهی خویش سرنوشت ایران و جهان اسلام را دگرگون ساخت و انقلابی را پدید آورد که قدرت‌های مسلط جهان و تمامی دشمنان آزادی و استقلال ملت‌ها، از همان آغاز در برابرش صف کشیدند و برای سرکوبی‌اش به میدان آمدند. اما به فضل الهی تاکنون در مصاف با کار بزرگ او و اندیشه و مکتبی که وی حامی و منادی آن بود ناتوان و درمانده بوده‌اند.

در روز بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری (اول مهر ۱۲۸۱ هجری شمسی) در شهرستان خمین در خانواده‌ای از اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله زهرای اطهر علیها السلام، روح‌الله الموسوی‌الخمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد.

پدر بزرگوار امام خمینی مرحوم آیت‌الله سید مصطفی در حالی که دقیقاً ۴ ماه و ۲۲ روز از ولادت روح‌الله نمی‌گذشت، با گلوله طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت، به شهادت رسید. بدین ترتیب امام خمینی از اوآن کودکی با رنج یتیمی آشنا و با مفهوم شهادت روبه‌رو گردید. وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر مؤمنه‌اش و نزد

اسلامی به ایشان در مقام یکی از مراجع تقلید، از هرگونه اقدامی که شائبه موقعیت‌طلبی و مقام‌خواهی داشته باشد، به شدت پرهیز داشت و دوستان خویش را همواره به بی‌اعتنایی به این‌گونه مسائل دعوت می‌کرد.

حضرت امام طی سال‌های طولانی، به تدریس چندین دوره فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاق اسلامی در حوزه علمیه قم مدرسه فیضیه، مسجد اعظم، مسجد محمدیه، مدرسه حاج ملا صادق، مسجد سلماسی و... همت گماشت و در حوزه علمیه نجف نیز قریب چهارده سال در مسجد شیخ اعظم انصاری علیه السلام معارف اهل بیت و فقه را در عالی‌ترین سطوح، تدریس نمود و در نجف بود که برای نخستین بار مبانی نظری حکومت اسلامی را در سلسله درس‌های ولایت فقیه بازگو کرد.

#### در سنگر مبارزه و قیام

مبارزات امام خمینی از ابتدای نوجوانی آغاز، و سیر تکاملی آن به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی ایشان از یک سو و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و جوامع اسلامی از سوی دیگر در اشکال مختلف ادامه یافت و در سال‌های ۱۳۴۰ و ۴۱ ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا ایشان در رهبریت قیام روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب، قیام سراسری روحانیت و ملت ایران در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با دو ویژگی برجسته؛ یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه‌ها، شعارها و هدف‌های قیام، سرآغازی شد بر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعدها با نام انقلاب اسلامی در جهان شناخته و معرفی شد.

امام خمینی علاقه خاصی به پیگیری مسائل سیاسی و اجتماعی داشت. هنگامی که رضاخان برای از هم پاشیدن حوزه علمیه قم فرمان برگزاری امتحانات دولتی برای روحانیون را صادر کرد، امام خمینی به افشای

اهداف پشت پرده، و مخالفت با آن برخاست و به برخی از علمای صاحب نام قم که ساده اندیشانه این اقدام را گامی اصلاحی ارزیابی می‌کردند، هشدار داد.

امام خمینی با تدوین و انتشار کتاب «کشف‌الاسرار» فجایع رژیم پهلوی را افشا کرد و با دفاع از اسلام و روحانیت به پاسخ‌گویی به شبهات و هجمه منحرفان پرداخت و ایده حکومت اسلامی و ضرورت قیام برای تشکیل آن را مطرح کرد، و یک سال بعد، نخستین بیانیه سیاسی خود را که در آن آشکارا علمای اسلام و جامعه اسلامی را به قیام عمومی فراخوانده بود صادر کرد.

امام خمینی در تعقیب هدف‌های ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ طرح اصلاح اسلامی ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیت‌الله شیخ مرتضی حائری تهیه و به آیت‌الله بروجردی علیه السلام پیشنهاد کرد.

لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به موجب آن شروط مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب‌کنندگان و نامزدها تغییر می‌یافت در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ به تصویب کابینه اسدالله علم رسید. آزادی شرکت زنان در انتخابات، پوششی برای مخفی نگه‌داشتن هدف‌های دیگر بود. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراض همه جانبه زدند.

سرانجام رژیم شاه تن به شکست داد و رسماً در ۷ آذر ۱۳۴۱ هیأت دولت، مصوبه قبلی را لغو کرد و خبر آن را به علما و مراجع تهران و قم اطلاع داد. امام خمینی در نشست با علمای قم مجدداً بر مواضع خویش پای فشرد و لغو مصوبه را در پشت درهای بسته، کافی ندانست و اعلام کرد تا خبر لغو لایحه در رسانه‌ها پخش نشود قیام ادامه خواهد داشت. فردای آن روز خبر لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در روزنامه‌های دولتی منعکس شد و مردم نخستین پیروزی خود را پس از نهضت ملی شدن صنعت نفت جشن گرفتند.

با وجود شکست شاه در ماجرای انجمن‌ها، فشار آمریکا برای انجام اصلاحات مورد نظر ادامه یافت. شاه در دی‌ماه ۱۳۴۱ اصول شش‌گانه اصلاحات خویش را برشمرد و خواستار رفراندوم شد. امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به چاره‌جویی و قیامی دوباره فراخواند. حضرت امام، بیانیه‌ای کوبنده در دوم بهمن ۱۳۴۱ صادر کرد. در پی آن بازار تهران، تعطیل شد و مأموران پلیس به تجمع مردم حمله کردند. در آستانه رفراندوم تحمیلی ابعاد مخالفت مردم فزونی گرفت. رفراندوم غیرقانونی در شرایطی که به‌جز کارگزاران رژیم کسی دیگر در آن شرکت نداشت، برگزار شد. امام خمینی با سخنرانی‌ها و بیانیه‌های خویش همچنان به افشاگری دست می‌زد و ضمن برشماری اقدامات خلاف قانون اساسی شاه و دولت دست‌نشانده وی، سقوط کشاورزی و استقلال کشور، و ترویج فساد و فحشا را به عنوان نتایج قطعی اصلاحات شاهانه پیش‌بینی می‌کرد.

با پیشنهاد امام خمینی عید باستانی سال ۱۳۴۲ در اعتراض به اقدامات رژیم تحریم شد. در اعلامیه حضرت امام، انقلاب سفید شاه به انقلاب سیاه تعبیر و همسویی شاه با اهداف آمریکا و اسرائیل افشا شده بود. روز دوم فروردین ۱۳۴۲ که مصادف با شهادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود، مأموران مسلح رژیم با لباس مبدل اجتماع طلاب علوم دینی در مدرسه فیضیه را بر هم زدند و در پی آن، پلیس با سلاح گرم، وحشیانه به مدرسه فیضیه یورش برد و به کشتار و جرح طلاب پرداخت. در همین زمان مدرسه دینی طالبیه تبریز نیز مورد هجوم مأموران دولتی قرار گرفت. برخلاف بسیاری از مبارزان بنام و رهبران و مشاهیر سیاسی جهان که نخست وارد میدان مبارزه می‌شوند، آن‌گاه به خویشتن و نقش خود توجه می‌کنند و شخصیت‌شان در چنین کشاکشی شکل می‌گیرد امام خمینی زمانی در نقش رهبری انقلاب اسلامی ظاهر شد که سال‌ها پیش از آن مراحل مختلف

تهذیب نفس و جهاد اکبر و کسب فضایل معنوی و معارف حقیقی را در سطوح عالی‌گذرانده بود. او خودسازی و جهاد درونی را مقدم بر جهاد بیرونی می‌دانست و حتی می‌فرمود فراگرفتن علوم مختلف و علم توحید نیز اگر توأم با تهذیب نفس نباشد، حجابی بیش نیست و ره به حقیقت نخواهد برد. ایشان به اصلاح جامعه انسانی و نجات بشر از سلطه اصحاب شیطان و بازگشت بشریت به هویت فطری خود که الهی و رحمانی است، می‌اندیشید و مبارزه را از این زاویه می‌نگریست.

#### قیام پانزده خرداد

ماه محرم ۱۳۴۲ که مصادف با خرداد بود، فرا رسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در روشنگری مردم نسبت به قیام علیه رژیم مستبد شاه به عمل آورد. روز عاشورا جمعیت صد هزار نفری در تهران با داشتن عکس‌هایی از امام خمینی تظاهرات کردند و در مقابل کاخ مرمر برای اولین بار در پایتخت شعار مرگ بر دیکتاتور، سر دادند. روزهای بعد نیز در دانشگاه و بازار و مقابل سفارت انگلیس تظاهرات گسترده‌ای در حمایت از قیام امام، برپا بود.

امام خمینی، عصر عاشورای سال ۱۳۴۲ شمسی (۱۳ خرداد) در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود، ایراد کرد. بخش عمده‌ای از سخنان امام به بیان نتایج زیانبار سلطنت دودمان پهلوی و افشای روابط پنهان شاه و اسرائیل اختصاص داشت. سخنان امام همچون پتکی بر روح شاه فرود آمد. شاه، فرمان خاموش کردن صدای قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه‌شب صدها کماندو و اعزامی از مرکز، منزل امام را محاصره کردند و ایشان را در حالی که مشغول نماز شب بود، دستگیر کردند و سراسیمه به تهران بردند و در بازداشتگاه باشگاه افسران زندانی کردند و غروب آن روز به

زندان قصر منتقل کردند و پس از نوزده روز، به زندانی در پادگان نظامی عشرت‌آباد انتقال دادند. با دستگیری رهبر نهضت و کشتار وحشیانه مردم روز ۱۵ خرداد ۴۲ قیام ظاهراً سرکوب شد. اما سرانجام رژیم شاه بر اثر مبارزات روحانیت و مردم در پشتیبانی از حضرت امام، ایشان را در ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ آزاد کردند. افشای امام علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون، ایران را در آبان ۱۳۴۳ در آستانه قیامی دوباره قرار داد. اما رژیم شاه با بهره‌گیری از تجربه سرکوبی قیام ۱۵ خرداد در سال قبل به سرعت دست به کار شد. تجربه گذشته نشان داده بود که بازداشت امام در داخل کشور دشواری‌های رژیم را صدچندان می‌کند. قصد سوء نسبت به جان ایشان نیز به منزله ایجاد زمینه شورشی غیر قابل کنترل در سراسر کشور ارزیابی می‌شد. سرانجام تصمیم به تبعید ایشان به خارج کشور گرفته شد.

سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام خمینی را در قم محاصره کردند. حضرت امام بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی که از قبل آماده شده بود تحت الحفظ مأموران امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید، در این مدت امام خمینی طی چند نامه به منسوبان خویش و علمای حوزه به صورت رمز و اشاره و در قالب دعا استواری خود را در مبارزه یادآور شد. اقامت اجباری در ترکیه فرصتی مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ «تحریر الوسیله» را آغاز کند. در این کتاب که حاوی فتاوی فقهی امام است، برای نخستین بار در آن روزها احکام مربوط به جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل روز به‌عنوان تکالیف شرعی فراموش شده مطرح گردید.

### تبعید از ترکیه به عراق

روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ حضرت امام به همراه فرزندشان آیت‌الله حاج آقا مصطفی که او هم مدتی بعد از تبعید پدر به ترکیه تبعید شده بود، از ترکیه به تبعیدگاه دوم، کشور عراق اعزام شدند. امام خمینی از بدو ورود به نجف با ارسال نامه‌ها و پیک‌هایی به ایران ارتباط خویش را با مبارزان حفظ می‌نمود و آنان را در هر مناسبتی به پایداری در پیگیری اهداف قیام ۱۵ خرداد فرامی‌خواند. با روی کار آمدن حزب بعث در عراق و دشمنی این حزب با حرکت‌های اسلامی، دشواری‌های بیشتری فراروی نهضت امام خمینی پدید آمد، اما امام دست از مبارزه نکشید.

حضرت امام سلسله درس‌های خویش را درباره حکومت اسلامی یا ولایت فقیه در بهمن ۱۳۴۸ آغاز کرد. انتشار مجموعه این درس‌ها در قالب کتابی با عنوان ولایت فقیه یا حکومت اسلامی، در ایران، عراق و لبنان و در مراسم حج شور تازه‌ای به مبارزه داد.

### هجرت از عراق به پاریس

در دیدار وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام خمینی از عراق گرفته شد. روز دوم مهر ۱۳۵۷ منزل امام در نجف به وسیله نیروهای بعثی محاصره شد. روز ۱۲ مهر، امام خمینی نجف را به قصد مرز کویت ترک کرد. قبلاً صحبت از هجرت امام به لبنان یا سوریه بود. اما ایشان پس از مشورت با فرزندشان حاج احمد آقا تصمیم گرفتند به پاریس هجرت کنند. ایشان در روز ۱۴ مهر وارد پاریس شدند و دو روز بعد در نوفل‌لوشاتو (حومه پاریس) در منزل یکی از ایرانیان مستقر شدند.

امام خمینی در دی ماه ۱۳۵۷ شورای انقلاب را تشکیل داد. شاه نیز پس از تشکیل شورای سلطنت و اخذ رأی اعتماد برای کابینه بختیار در روز



۲۶ دی ماه از کشور گریخت. خبر در شهر تهران و سپس در سراسر ایران پیچید و مردم در خیابان‌ها به جشن و پایکوبی پرداختند.

بازگشت به ایران پس از چهارده سال تبعید

اوایل بهمن ۱۳۵۷ خبر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. جمعیتی انبوه از سراسر کشور به سوی تهران سرازیر شدند و در تظاهرات میلیون‌ها تن از مردم تهران شرکت کردند و خواستار باز شدن فرودگاه‌ها شدند. دولت بختیار پس از چند روز مقاومت، ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد. سرانجام امام خمینی روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال دوری از وطن وارد کشور شدند. امام خمینی در ۱۵ بهمن رئیس دولت موقت انقلاب را تعیین فرمودند. روز ۱۹ بهمن پرسنل نیروی هوایی در محل اقامت امام با ایشان بیعت کردند. روز ۲۰ بهمن همافران در مهم‌ترین پایگاه هوایی تهران دست به قیام زدند، روز ۲۱ بهمن پایگاه‌های پلیس و مراکز دولتی یکی پس از دیگری به دست مردم سقوط کرد. بختیار جلسه اضطراری شورای امنیت را تشکیل داد و فرمان اجرای کودتا را صادر کرد. امام خمینی طی پیامی از مردم خواست برای جلوگیری از توطئه در شرف وقوع به خیابان‌ها بریزند و حکومت نظامی را عملاً لغو کنند. سیل جمعیت زن و مرد و کودک و بزرگ به خیابان‌ها ریختند و مشغول سنگربندی شدند و کودتا در همان آغاز با شکست مواجه شد بدین ترتیب آخرین مقاومت‌های رژیم شاه در هم شکسته شد و صبحدم ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشید پیروزی نهضت حضرت امام خمینی و انقلاب اسلامی طلوع کرد.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، حضرت امام خمینی با رهبری داهیانه خویش انقلاب و حکومت اسلامی را از گرداب خصومت‌ها و توطئه‌های دشمنان قسم‌خورده اسلام محافظت فرمود، چنان‌که توطئه‌هایی

چون آشوب‌طلبی و خیانت ضد انقلاب، ترورهای کور منافقین، جنگ تحمیلی هشت ساله، تحریم اقتصادی، و... نتوانست خللی بر عزم آهنین ایشان وارد آورد و پیوند مستحکم او را با ملت سست نماید. ایشان در روزهای سخت و بحرانی پس از پیروزی نیز با اراده‌ای آهنین و با اتکا به مردم و توکل به خدا ذره‌ای از اصولی که برای نهضت اسلامی خود ترسیم کرده بود، عدول نکرد و بر تحقق آن‌ها پای فشرد.

امام خمینی، در زندگی سخت معتقد به برنامه‌ریزی و نظم و انضباط بود. ساعات مشخصی از شبانه‌روز را به عبادت و ذکر حق و قرائت قرآن و دعا و مطالعه می‌پرداخت. او در حالی که عمرش به نود سال نزدیک شده بود، یکی از پرکارترین رهبران سیاسی جهان بود. علاوه بر مطالعه روزانه اخبار و گزارش‌های مطبوعات رسمی کشور و مطالعه دهها بولتن خبری و گوش دادن به اخبار رادیو و تلویزیون ایران، چند نوبت در شبانه‌روز تحلیل‌ها و خبرهای رادیوهای بیگانه را گوش می‌داد تا شخصاً در جریان روند تبلیغات دشمنان انقلاب قرار گیرد و راه‌های مقابله با آن را اندیشه کند. فعالیت‌های متراکم روزانه و تشکیل جلسه با مسئولان نظام موجب نمی‌شد ارتباط با قشرهای مردم عادی را نادیده بگیرد.

حضرت امام خمینی علیه السلام چهره‌ای مصمم و مهربان داشت، نگاهش پرجاذبه و سرشار از معنویت بود. سخنش تماماً از سر اعتقاد و صداقت بود و خود قبل از دیگران به آن عمل می‌کرد. زندگی و معیشت امام خمینی علیه السلام نمونه‌ای کامل از زهد و قناعت و ساده‌زیستی بود و این شیوه تنها مربوط به دوران مرجعیت و رهبری او نمی‌شد. هرچند معتقد بود زندگی رهبر باید مانند زندگی معمولی‌ترین قشر جامعه و حتی پایین‌تر از آن باشد اما در تمام دوره عمرش به زندگی زاهدانه پای‌بند بود.

## رحلت و وصال یار

حضرت امام علیه السلام در آستانه نیمه خرداد ۱۳۶۸ خود را آماده ملاقات عزیزی می‌کرد که تمام عمرش را برای جلب رضای او صرف کرده بود و قامتش جز در برابر او در مقابل هیچ قدرتی خم نشده و چشمانش جز برای او گریه نکرده بود. مردم در جریان بیماری دستگاه گوارشی و قلب امام قرار گرفتند و برای شفای رهبر و مراد خود در مساجد و تکایا به دعا و نیایش پرداختند. ساعت ۲۲/۲۳ روز شنبه سیزدهم خرداد ۱۳۶۸ لحظه وصال بود. در ساعات آخر، طمأنینه و آرامش ملکوتی داشت و مرتباً شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را زمزمه می‌کرد و در چنین حالتی بود که «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا» روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد.

روانش شاد و راهش پر رهرو باد



## فصل سوم

گلچینی از لطافت‌های زندگی امام خمینی (ره)

## فصل سوم

### گلچینی از لطافت‌های زندگانی حضرت امام خمینی علیه السلام

نامه امام به همسرشان

تصدقت شوم؛ الهی قربانت بروم، در این مدت که مبتلای به جدایی از آن نور چشم عزیز و قوت قلبم گردیدم، متذکر شما هستم و صورت زیبایت در آیینه قلبم منقوش است. عزیزم امیدوارم خداوند شما را به سلامت در پناه خودش حفظ کند. [حال] من با هر شدتی که باشد می‌گذرد ولی بحمدالله تاکنون هرچه پیش آمده خوش بوده و الآن در شهر زیبای بیروت هستم؛<sup>۱</sup> حقیقتاً جای شما خالی است، فقط برای تماشای شهر و دریا خیلی منظره خوشی دارد.

صد حیف که محبوب عزیزم همراه نیست که این منظره عالی به دل بچسبد. در هر حال امشب شب دوم است که منتظر کشتی هستیم، از قرار معلوم و معروف یک کشتی فردا حرکت می‌کند ولی ما که قدری دیر رسیدیم، باید منتظر کشتی دیگر باشیم. عجالتاً تکلیف معلوم نیست امید است خداوند به عزت اجداد طاهرینم همه حجاج را موفق کند به اتمام عمل، از این حیث قدری نگران هستیم ولی از حیث مزاج بحمدالله به سلامت، بلکه مزاجم بحمدالله مستقیم‌تر و بهتر است. خیلی سفر خوبی است. جای شما خیلی

۱. برای عزیمت با کشتی به عربستان برای انجام اعمال حج.

خیلی خالیست. دلم برای پسرت<sup>۱</sup> قدری تنگ شده است. امید است هر دو به سلامت و سعادت در تحت مراقبت آن عزیز و محافظت خدای متعال باشند...  
من از جانب همه نایب‌الزیاره هستم...<sup>۲</sup>

ایام عمر و عزت مستدام. تصدقت، قربانت؛ روح‌الله.

### خوش به حال من

امام علاقه و محبت وافر و به همسرشان داشتند به طوری که از نظر امام، همسرشان در یک طرف قرار داشت و بچه‌هایشان در طرف دیگر و این دوست داشتن با احترام خاصی همراه بود. یادم هست یک بار که خانم مسافرت رفته بودند، آقا خیلی دلتنگی می‌کردند. وقتی ایشان اخم می‌کردند، ما به شوخی می‌گفتیم: اگر خانم باشند آقا می‌خندند، وقتی نباشند آقا ناراحت هستند و اخم می‌کنند. خلاصه ما هرچه سر به سر آقا گذاشتیم اخم ایشان باز نشد. بالاخره من گفتم: خوش به حال خانم که شما این قدر دوستشان دارید و امام گفتند: «خوش به حال من که چنین همسری دارم. فداکاری که خانم در زندگی کردند، هیچ‌کس نکرده است.»

\*\*\*

ایشان ۱۵ سال در آب و هوای گرم نجف مشکلات را تحمل کرده و همه جا همراه امام بودند. در حالی که در خانواده پدریشان در رفاه به سر می‌بردند و دختر خانم ۱۵ ساله‌ای بیش نبودند که به خانه امام وارد شدند. مثل این که در آن موقع قم را دوست نداشتند، ولی هرگز این مسأله را نزد امام اظهار نکرده بودند. امام همیشه در پاسخ ما که می‌پرسیدیم چه کنیم که شوهرانمان به ما

۱. آقا سید مصطفی خمینی که در آن زمان سه ساله بوده است.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲.



این همه علاقمند باشند؟ می گفتند: «اگر شما هم این قدر فداکاری کنید، همسرانتان تا آخر همین قدر به شما علاقه خواهند داشت.»<sup>۱</sup>

زهر اشراقی (نوه امام)

تنها خواسته از همسر

برخورد حضرت امام با همسرشان، در عین صمیمیت و محبت، بسیار محترمانه بود. در تمام مسائل شخصی و خانوادگی، نظر خانم محترم بود و هیچ گونه دخالتی در امور داخلی منزل نداشتند. البته خانم هم خیلی مقید بودند که هیچ قدمی بر خلاف میل و رضای آقا برندارند. همان اوایل ازدواج، به خانم فرموده بودند:

«من از تو می خواهم که واجبات را انجام دهی و سعی کنی که محرمات را انجام ندهی، ولی در مورد عرفیات مسئله ای نیست و آزاد هستی.»

حضرت امام در زندگی هیچ گونه سخت گیری نمی کردند و خانم در رفت و آمدها و لباس پوشیدن آزاد بودند و فقط مقید بودند که معصیت نکنند. ایشان آن قدر در خانه نسبت به خانم محبت و احترام قائل بودند که ما فرزندان هم تحت تأثیر تقید ایشان قرار گرفته بودیم.<sup>۲</sup>

فریده مصطفوی (دختر امام)

صبر کنید تا خانم بیایند

امام همیشه در اتاق، جای بهتر را به من تعارف می کردند. تا من نمی آمدم سر سفره، خوردن غذا را شروع نمی کردند. به بچه ها هم می گفتند:

«صبر کنید تا خانم بیایند.»

۱. برداشت هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۷۴.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

ولی این طور نبود که بگویم زندگی مرا با رفاه اداره می کردند. طلبه بودند و نمی خواستند دست پیش این و آن دراز کنند، دلشان می خواست با همان بودجه کمی که داشتند، زندگی کنند. ولی احترام مرا نگه می داشتند و حتی حاضر نبودند که من در خانه کار بکنم. همیشه به من می گفتند: «جارو نکن.» اگر می خواستم لب حوض روسری بچه را بشویم، می آمدند و می گفتند: «بلند شو، تو نباید بشویی.»

من پشت سر ایشان اتاق را جارو می کردم و وقتی منزل نبودند، لباس بچه ها را می شستم. یک سال که به امامزاده قاسم رفته بودیم، کسی که همیشه در منزلمان کار می کرد با ما نبود. بچه ها بزرگ شده و دخترها شوهر کرده بودند. وقتی ناهار تمام شد، من نشستم لب حوض تا ظرف ها را بشویم. ایشان همین که دیدند من دارم ظرف ها را می شویم، به فریده، یکی از دخترها که در منزل ما بود، گفتند: «فریده! بدو. خانم دارد ظرف می شویدی.» فریده دوید و آمد. ظرف ها را از من گرفت و شست و کنار گذاشت.<sup>۱</sup>

مسرگرمی حضرت امام

ثواب تحمل شیطنت بچه ها

امام به دختر من که از شیطنت بچه خود گله می کرد، می گفتند: «من حاضرم ثوابی را که تو از تحمل شیطنت [فرزندت] حسین می ببری با تمام ثواب عبادات خودم عوض کنم.» عقیده داشتند که بچه باید آزاد باشد تا وقتی که بزرگ می شود، آن وقت باید برایش حدی تعیین کنند. در مورد تربیت کودکان می فرمودند: «با بچه ها روراست باشید تا آنها هم روراست باشند. الگوی بچه پدر و مادر هستند. اگر با بچه درست رفتار کنید، بچه ها درست بار می آیند. هر حرفی را که به بچه ها زدید به آن عمل کنید.»<sup>۲</sup>

فریده مصطفوی (دختر امام)

۱. همان، ص ۵۰.

۲. برداشت هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۳۱.



### صمیمیت امام با بچه‌ها

بارها می‌شد که من وارد اتاق می‌شدم به طوری که امام مرا نمی‌دیدند. می‌دیدم که امام به زانو روی زمین نشسته‌اند و پسر علی روی دوششان سوار است و با امام دارد بازی می‌کند. خیلی دلم می‌خواست از آن صحنه‌ها و لحظه‌ها فیلم یا عکس بگیرم اما می‌دانستم که امام نمی‌گذارند. صمیمیت و صداقت امام با بچه‌ها و مادرم خیلی عجیب بود.<sup>۱</sup>

حاج سید احمد خمینی (ره)

### چرا بچه‌ها را نیاوردی؟

آقا محبت و مهربانی خاصی نسبت به بچه‌ها داشتند و هرگاه خدمتشان می‌رسیدیم، اول از بچه‌ها می‌پرسیدند و سؤال می‌فرمودند: «چرا بچه‌ها را نیاوردی؟» و اگر می‌گفتم برای این که شما را اذیت می‌کنند، می‌فرمودند: «این که تو آنها را نیاوردی من اذیت می‌شوم.»

بچه‌ها هم در خدمت ایشان که بودند آزادی کامل داشتند که هر کاری انجام دهند. فقط امام توصیه می‌فرمودند که آن چه خطر دارد از دسترس بچه دور نگه دارید.<sup>۲</sup>

فرشته اعرابی (نوه امام)

### شما بشوید علی کوچولو

امام به کودکان علاقه زیادی داشتند. ایشان همیشه نصیحت می‌کردند که تا پیش از مکلف شدن، بچه‌ها را راحت بگذاریم تا آزادانه بازی کنند. موانع را از سر راه آنها برداریم و کمتر به آنها امر و نهی کنیم. بیشتر خاطره‌های من از امام، خاطرات برخورد ایشان با علی، پسر پنج ساله‌ام است. علی علاقه بسیار زیادی به آقا داشت. امام هم او را دوست داشتند. علی عشقش آقا بود. هر روز

۱. همان، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۷.

به اتاق ایشان می‌رفت. دوست داشت با عینک و ساعت آقا بازی کند. یک روز که ساعت و عینک آقا را برداشته بود، به علی گفتند: «علی جان! عینک چشم‌هایت را اذیت می‌کند. زنجیر ساعت هم خدای ناکرده ممکن است به صورتت بخورد. صورتت مثل گل است. ممکن است اتفاقی برایت بیفتد.» علی عینک و ساعت را به امام داد و گفت: خوب، بیا بید یک بازی دیگر بکنیم. من می‌شوم آقا، شما بشوید علی کوچولو.

فرمودند: «باشد» علی گفت: خوب، بچه که جای آقا نمی‌نشیند. امام کمی خودشان را کنار کشیدند. علی کنار امام نشست و گفت: بچه که نباید دست به عینک و ساعت بزند. آقا خندیدند و عینک و ساعت را به علی دادند و گفتند: «بگیر، تو بردی.»<sup>۱</sup>

فاطمه طباطبایی

### احترام به مادر

امام بارها به من می‌گفتند: «این که می‌گویند بهشت زیر پای مادران است، یعنی باید این قدر جلوی پای مادر، صورت به خاک بمالی تا خدا تو را به بهشت ببرد.»<sup>۲</sup>

زهرا مصطفوی (دختر امام)

### بلند شوید از جایتان

یک روز من در خدمت امام ایستاده بودم و دخترهایم نشسته بودند. ایشان با ناراحتی به بچه‌ها گفتند: «بلند شوید بروید. اصلاً وقتی مادر شما جلوی شما ایستاده چرا شما نشسته‌اید. بلند شوید از جایتان.»<sup>۳</sup>

صدیقه مصطفوی

۱. همان، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۳۴.

دختر خیلی خوب است

در زمستان سال ۱۳۶۳ خدا فرزند دختری به این جانب عطا فرمود. چند روز بعد از تولد نوزاد، مادرش او را به بیت معظمه آورد. بعد از انجام کارهای معمول، از حضور امام مرخص شدم تا نوزاد را خدمتشان بیاورم. از پله‌های حیاط بالا می‌آمدم که توجه حضرت امام به حقیر جلب شد. با تبسم و نشاطی کم‌سابقه، اذن دخول دادند. قبل از آن که سخنی بگویم فرمودند: «بچه خودتان است؟»

عرض کردم: بله. بلافاصله دو دستشان را به علامت تحویل کودک جلو آوردند و همزمان پرسیدند: «دختر است یا پسر؟»  
عرض کردم: دختر است.

نوزاد را در آغوش گرفتند، صورت به صورت او گذاشتند، پیشانیش را بوسیدند و در این حال فرمودند: «دختر خیلی خوب است! دختر خیلی خوب است! دختر خیلی خوب است!» بعد در گوش نوزاد دعا خواندند و اسم او را پرسیدند. به عرض رسانیدم: آقا! اسم برایش انتخاب نکرده‌ایم. گذاشته‌ایم حضرت عالی انتخاب بفرمایید.

حضرت امام بدون تأمل فرمودند: «فاطمه خیلی خوب است! فاطمه خیلی خوب است! فاطمه خیلی خوب است!»<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام رحیمیان

احساس کردم نوبت من است

در یکی از آن روزها که نوبت شستن ظروف به عهده من بود، احساس خستگی می‌کردم از خواهر خود خواستم که به جای من آن مسئولیت را انجام دهد. او ایبا کرد. نزدیک ظهر، وقت نماز حضرت امام بود. ایشان برای تجدید

۱. پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۶۰.

وضو رفته بودند که به علت طولانی شدن غیبتشان نگران شده و به جست و جویشان به آشپزخانه سر زدم. ناگاه متوجه شدم که امام تمام ظروف را شسته‌اند و فرمودند: «سخن تو را شنیدم و احساس کردم نوبت من است.» و من از خجالت و شرم، تنها توانستم تشکر کنم.<sup>۱</sup>

نعمه اشراقی (نوه امام)

به کمک آن خانم لباس‌ها را شستند

مرحوم آقای اسلامی تربتی که همسایه امام در قم بود، نقل می‌کرد روزی با امام در حال رفتن به درس مرحوم آقای شاه‌آبادی بودیم، فصل زمستان بسیار سردی بود. از کنار مدرسه حجتیه عبور می‌کردیم، دیدیم خانمی کنار رودخانه نشسته و دارد پارچه‌ها و کهنه‌هایی را می‌شوید. یخ‌های رودخانه را می‌شکست و کهنه می‌شست، بعد دستش را از آب بیرون می‌آورد و مقداری با دمای بدنش گرم می‌کرد و دوباره لباس می‌شست. امام قدری به او نگاه کردند، بعد به من فرمودند: «شما بروید بعد من می‌آیم.» عرض کردم چه کاری دارید؟ اگر امری هست بفرمایید، گفتند: «نه، شما بروید» و خودشان ایستادند و به کمک آن خانم لباس‌ها را شستند و کنار گذاشتند و چیزی هم یادداشت کردند که بعد معلوم شد آدرس آن خانم مستمند را از او گرفته بودند. هرچه از ایشان پرسیدم قضیه چه بود؟ فرمودند: «چیزی نبود.» بعد معلوم شد به آن خانم گفته‌اند: «شما بیایید منزل، من دستور می‌دهم آب گرم کنند و دیگر شما این‌جا نیایید. با آب گرم لباس بشویید، و خود من هم کمکتان می‌کنم.»<sup>۲</sup>

حجت‌الاسلام برهانی

۱. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۲۱۵.

این پیرمرد غذا نخورده است

یادم هست من کوچک بودم، روزی پیرمردی برای باغچه منزل ما خاک آورد. ما سر سفره بودیم که او آمد. امام گفتند که این پیرمرد ناهار نخورده است. غذای ما زیاد نبود. بعد بشقابی از توی سفره برداشتند و خودشان چند قاشق از غذایشان را در بشقاب ریختند و به ما گفتند: «بیایید هر کدام چند قاشقی از غذای خود را در این بشقاب بریزید تا به اندازه غذای یک نفر بشود.»

ما که آن روز غذای اضافی نداشتیم، به این ترتیب غذای آن پیرمرد را آماده کردیم. در عالم بچگی آن قدر از این کار خوشم آمد که نهایت نداشت.<sup>۱</sup>  
فریده مصطفوی

شاگردپروری و غریب نوازی امام

امام اگر احراز می کردند طلبه ای زحمتکش است و درس می خواند خیلی برای او احترام قایل بودند. در ایام طلبگی در قم به بیماری سختی دچار شدم. آن مقدار که امام در مدت بیماری به من مهربانی کردند و از من مراقبت فرمودند، به جد اطهرم سوگند اگر پدرم در قم بود، این مقدار از من مراقبت نمی کرد. این تنها به لحاظ این بود که من طلبه ای بودم غریب و در قم درس می خواندم. روحیه شاگردپروری و غریب نوازی ایشان موجب شده بود که از من مراقبت کنند.<sup>۲</sup>

آیت الله سید عزالدین زنجانی

مهربانی

روزی هنگامی که ما آن جا (منزل امام) بودیم، حضرت امام گوشت غذایشان را به گربه ها دادند. مادرم گفت: آقا! در این گرانی چرا گوشت را به گربه

۱. پرتوی از خورشید، ص ۶۳.  
۲. برداشت هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۲۴۸.

می دهید؟ امام فرمودند: «این گربه ها با تو چه فرقی دارند؟ این نفس می کشد؛ تو هم نفس می کشی، اگر ما به این غذا ندهیم چه کسی باید بدهد؟»<sup>۱</sup>

زهرا اشراقی (نوه امام)

اولین منبر

وقتی پیشنهاد شد به منبر بروم، استقبال کردم. آن شب کم خوابیدم، نه از ترس مواجه شدن با مردم، بلکه با خود فکر می کردم فردا باید روی منبری بنشینم که متعلق به رسول الله است. از خدا خواستم مدد کند که از اولین تا آخرین منبری که خواهم رفت، هرگز سخنی نگویم که جمله ای از آن را باور نداشته باشم و این خواستن عهدی بود که با خدای خود بستم. اولین منبرم طولانی شد؛ اما کسی را خسته نکرد. به گمان خودم خوب بود، چون عده ای احسنت گفتند. وقتی به دل مراجعه کردم از احسنت گویی ها خوشم آمده بود به همین خاطر دعوت دوم و سوم را رد کردم و چهار سال، هرگز به هیچ منبری پا نگذاردم.<sup>۲</sup>

به نقل از امام خمینی علیه السلام

برای همه چای می ریختند

من شب اولی که به نوفل لوشاتو وارد شدم از این که برای خدمت به رهبر کبیر انقلاب انتخاب شده ام، ذوق بسیار داشتم و خواب به چشمم نمی آمد. هر کس دیگر هم که جای من بود همین حالت را داشت. ولی بعد از نماز صبح احساس کردم که شاید چند لحظه ای به خواب رفته ام. یکباره صدای استکان و نعلبکی از طرف آشپزخانه به گوشم خورد. پریدم توی آشپزخانه که ببینم چه کسی دارد این کار را انجام می دهد. دیدم که سماور می جوشد. چای دم شده روی سماور

۱. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۳۱۸.  
۲. خمینی روح الله، ص ۲۵۹.

هست. سینی استکان و نعلیکی دست امام است و داشتند قوری را از روی سماور برمی داشتند و توی سینی می گذاشتند که ببرند داخل؛ عرض کردم: حاج آقا چرا شما زحمت می کشید؟ اجازه بدهید من هستم. گفتند: «نه، من خواستم کمکی به خانم کرده باشم.»

وقتی سماور را بردند اتاق و اسباب سماور گذاشته شد، خیلی جالب بود که خود امام نشستند کنار سماور و بچه های آقای اشراقی و بچه های حاج احمد آقا آمدند دور سفره نشستند و خود ایشان چای می ریختند.<sup>۱</sup>

مرضیه حدیده چی

#### مقداری آب برای ما بیاور

در قم، زمانی که تازه به سپاه آمده بودم، روی پشت بام منزل نگهبانی می دادم. وقتی که پاس بخش برای تعویض بعضی نگهبان ها آمد، یکی از برادران نگهبان، آن طرف پشت بام، برادری را که نوبت نگهبانی اش تمام شده بود و داشت به پایین می رفت، صدا زد و گفت: پایین که می روی، مقداری آب برای ما بیاور که تشنه ایم. ساعت ۱ یا ۱/۵ بعد از نیمه شب بود، طرف می خواست برود بخوابد، خوابش می آمد و حوصله نداشت برود و از آسایشگاه آب بیاورد. لذا در جواب گفت: یک ساعت دیگر که پستت تمام شد، خودت می روی پایین و آب می خوری. خلاصه نیمه شب بود و دیروقت، چند دقیقه ای نگذشته بود که دیدم حضرت امام یک پارچ آب و یک پیش دستی خرما دستشان است و دارند می آیند بالا. از پله های پشت بام آمدند بالا، من هم روی پشت بام نگهبانی می دادم، حضرت امام آمدند جلو. من دستپاچه شدم، پریدم پایین و گفتم آقا جان چکار دارید؟ گفتند: «مثل اینکه یکی از برادرها

۱. برداشت هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۶۸.

تشنه بود، این آب را به او بدهید.» خرما را هم دادند که ما بخوریم. من اصلاً زبانم بند آمده بود که چه بگویم. آخر این موقع شب آقا خودشان را به زحمت انداخته بودند و گویا صدای برادری را که تقاضای آب می کردند، شنیده بودند.<sup>۱</sup>

محمد هاشمی (محافظ بیت)

#### من راه را باز کردم

مرحوم آقای املائی، نقل می کرد: روزی در حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام، امام خمینی را دیدم که در میان انبوه زائرین گیر کرده اند و نمی توانند قدمی به پیش بگذارند. جلو دویدم و با کنار زدن مردم، راه را برای ایشان باز کردم. امام با اعتراض و ناراحتی مرا از این کار منع می کردند، ولی من بی توجه به کار خود ادامه می دادم.

ناگهان متوجه شدم امام از مسیری که من برای ایشان باز کرده ام نیامده و تغییر مسیر داده اند و در لابه لای جمعیت به راه خود ادامه می دهند.<sup>۲</sup>

سید حمید روحانی

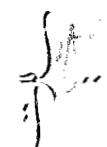
#### رعایت حقوق دیگران

امام خمینی علیه السلام در مدرسه فیضیه قم تدریس می کردند. روزی همه ما منتظر ورود امام و آغاز درس بودیم اما همین که حضرت امام به مدرسه وارد شدند، برگشتند و رفتند. ما بسیار تعجب کردیم وقتی از ایشان دلیل این کارشان را پرسیدیم، فرمودند: «چند تا طلبه در آن جا در حال درس و بحث هستند. مگر ما با آنها چه فرقی داریم؟ همه ما طلبه ایم. امروز اگرچه ما می خواستیم درس بگوییم، اما آنها زودتر از ما آمده اند. برای همین، حق آنهاست که امروز در

۱. آرشبو واحد خاطرات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، مصاحبه مورخه

۶۹/۲/۲۲، ص ۱۱ و ۱۲.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۳۲.



آنجا مشغول درس و بحث باشند. فردا ما می‌آییم، اگر آن‌ها باز هم بودند، درس نخواهیم گفت.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله فاضل لنکرانی

نباید تدریس بفرمایید

موقعی که ایشان [امام] در ابتدای تحصیلاتشان به قم تشریف آورده بودند، مرحوم آقای شیخ عبدالکریم، مؤسس حوزه علمیه قم، شب‌ها در مدرسه دارالشفاء درس می‌دادند و البته سر و صدایی ایجاد می‌شد که مانع مطالعه طلاب بود. می‌گویند روزی امام رفتند مقابل ایشان (که استاد امام بودند) ایستادند و گفتند: «آقا! شما که شب‌ها این‌جا تدریس می‌فرمایید، مزاحم مطالعه طلاب هستید. نباید شما تدریس بفرمایید.» ایشان هم درس را از مدرسه دارالشفاء به جای دیگری منتقل کردند.<sup>۲</sup>

آیت‌الله صابری همدانی

اگر خطری هست چرا برای من نباشد

در پاریس نامه‌ها را به لحاظ امنیتی اول من باز می‌کردم و بعد برای مطالعه خدمت امام می‌بردم. یک بار که در آشپزخانه مشغول باز کردن نامه‌ها بودم، امام آمدند و گفتند: «من راضی نیستم [نامه‌ها را باز کنید].» فکر کردم که ایشان نگران این هستند که مبدا من نامه‌ها را بخوانم. گفتم: به جدتان قسم نامه‌ها را نمی‌خوانم فقط از جهت امنیتی آنها را باز می‌کنم تا مبدا مشکلی داشته باشند. امام گفتند: «می‌دانم، من هم همین را می‌گویم. اگر خطری هست چرا برای من نباشد و برای شما باشد.» گفتم: اما، مردم ایران منتظر شما هستند، گفتند: «بالاخره هشت تا بچه هم در ایران منتظر شما هستند.»

۱. همان، ج ۵، ص ۱۱۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۷۳.

گفتم: نگران نباشید آموزش دیده‌ام و خطری ندارد. گفتند: «خوب یک ساعتی بیایید به من هم یاد بدهید که چگونه این نامه‌ها را باز کنم. تا اگر خطری داشته باشد رفع گردد.»<sup>۱</sup>

مرضیه حدیده چی

کوپن نداریم

امام خمینی علاوه بر مهربانی و عطوفت، فردی متواضع و فروتن بودند و خود بر مساوی بودن شرایط زندگی‌شان با دیگر مردم اصرار داشتند، همچنان که مانند دیگران برای خرید اجناس و مایحتاج زندگی خود از کوپن استفاده می‌کردند. همان‌طور که در خانه بسیاری از افراد، خریدن برخی از اجناس به دلیل تمام شدن کوپن میسر نمی‌شد، در خانه امام نیز تهیه برخی از کالاهای کوپنی به علت نبودن کوپن اضافی امکان‌پذیر نمی‌گشت.

روزی خانم خزعلی شنیدند که به علت کم بودن کوپن، پودر لباسشویی تهیه نشده و در نتیجه لباس‌های امام نشسته مانده‌اند. او ماجرا را برای آقای خزعلی تعریف کردند و در نتیجه یک قوطی پودر تاید از منزل آقای خزعلی به منزل امام فرستاده شد. این اتفاق در مورد کالاهایی چون مرغ نیز می‌افتاد. روزی پزشکان برای رفع بیماری و کسالت امام دستور دادند که سوپ مرغ برایشان درست شود. خانم گفتند: «ما که مرغ نداریم.»

سرانجام به علت نبودن مرغ، سوپ درست نشد. این خبر نیز به گوش یکی از دوستان رسید که خودش مرغ داشت. او هم چند تا مرغ برای آقا فرستادند تا برایشان سوپ درست شود.<sup>۲</sup>

زهرا مصطفوی

۱. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۹۵.

## گلیم منزل نایب امام زمان

در نجف، در بیرونی منزل حضرت امام، یعنی اتاقی که شب‌ها آقا به آن جا تشریف می‌بردند، به اندازه کافی قالی نبود. زیلوهایی بود که از ایران آورده بودند و زیاد مناسب نبود. چون گاهی نماز جماعت برگزار می‌شد و جا تنگ بود و فرش نبود؛ من می‌خواستم از امام اجازه بگیرم که برای فرش کردن بیرونی منزل، چیزی بخرم. خدمت امام عرض کردم که: اجازه بدهید که یک فرش برای این جا تهیه شود. فرمودند: «آن طرف هست.» یعنی توی اندرونی هست. عرض کردم: آن جا گلیم است. با این جا جور در نمی‌آید. فرمودند: «مگر منزل صدراعظم است؟» عرض کردم که: فوق صدراعظم است، منزل امام زمان (عج) است. فرمودند: «امام زمان (عج)، خودش هم معلوم نیست در منزلش چی افتاده است.»<sup>۱</sup>

حجت الاسلام عبدالعلی قرمی

## بهترین روش وضو

من دو مرتبه وضو گرفتن امام عزیز را دیده‌ام؛ درست مثل وضوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در اخبار ذکر شده است، بود. برای صورت و هر یک از دست‌ها به یک مشت آب اکتفا می‌کردند و با یک مرتبه شستن وضو می‌گرفتند. امام در مقام فتوا هم برخلاف بسیاری از مجتهدان، می‌فرمودند: «بیش از یک مرتبه شستن استحباب ندارد و افضل وضوها، وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله است که با یک مشت آب و یک مرتبه شستن وضو می‌گرفتند.»<sup>۲</sup>

آیت الله حسن قدیری

## نماز شب در نوجوانی

خویشاوندان ایشان که از پانزده سالگی با ایشان بودند، می‌گفتند: از پانزده سالگی ایشان که ما در خمین بودیم، آقا یک چراغ موشی کوچک می‌گرفتند و می‌رفتند به یک قسمت دیگر که هیچ‌کس بیدار نشود، و نماز شب می‌خواندند. خانم می‌گفتند: «هیچ وقت نشد که من از نماز شب ایشان بیدار شوم.» چون چراغ را مطلقاً روشن نمی‌کردند. نه چراغ اتاق را روشن می‌کردند، نه چراغ راهرو را، نه حتی چراغ دستشویی را. برای این که کسی بیدار نشود، هنگام وضوی نماز شب، یک ابر زیر شیر می‌گذاشتند که آب چکه نکند و صدای آن کسی را بیدار نکند.<sup>۱</sup>

نعیمه اشراقی

## قبولی دو رکعت نماز پشت به قبله!

شب پانزده خرداد ۴۲، آقا توی حیاط خوابیده بودند که مأموران رژیم آمدند، در را شکستند و وارد خانه شدند. خود امام برای من تعریف می‌کردند: «... همین طور که می‌آمدیم، توی راه من گفتم که نماز نخوانده‌ام، یک جایی نگه دارید که من وضو بگیرم.» گفتند: ما اجازه نداریم. گفتم شما مسلح هستید و من که اسلحه‌ای ندارم. به علاوه، شما همه باهمید و من یک نفرم، کاری که نمی‌توانم بکنم. گفتند: ما اجازه نداریم. فهمیدم که فایده‌ای ندارد و این‌ها نگه نمی‌دارند. گفتم خوب، اقلان نگه دارید تا من تیمم کنم. این را گوش کردند و ماشین را نگه داشتند، اما اجازه پیاده شدن به من ندادند. من همین طور که توی ماشین نشسته بودم، از توی ماشین دولا شدم و دست خود را به زمین زدم و تیمم کردم. نمازی که خواندم، پشت به قبله بود. چرا که از قم به تهران می‌رفتیم و قبله در جنوب بود. نماز با تیمم و پشت به قبله و ماشین

۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۴.

۱. همان، ج ۳، ص ۴۵۵.  
۲. همان، ج ۵، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

در حال حرکت! این طور نماز صبح خود را خواندم. شاید همین دو رکعت نماز من مورد رضای خدا واقع شد.<sup>۱</sup>

فریده مصطفوی

### اراده کردم دست او را بیوسم

یک شب که خدمت امام بودیم، فرمودند: پیرمردی آمده بود پیش من و با کمال اعتماد می‌گفت: من دو تا فرزندم را در راه اسلام داده‌ام، امروز هم جنازه پسر سومم که آخرین پسر من بود (۱۸ ساله بود و در والفجر ۸ شهید شده بود) را آورده‌ام و دفن کردم. چون خودم عازم میدان هستم، آدمم از شما خداحافظی کنم. از شهادت و شجاعت این مرد، حالی به من دست داد. من اراده کردم که دست این مرد را بیوسم؛ اما چون او در کف حیاط بود و من بالا بودم دهانم نرسید به دست او.<sup>۲</sup>

آیت‌الله موسوی اردبیلی

### مسیحی دیگر

روزی یک خانم ایتالیایی که شغل او معلمی و دینش مسیحیت بود، نامه‌ای آکنده از ابراز محبت و علاقه نسبت به امام و راه او همراه با یک گردنبند طلا برای ایشان فرستاده بود. وی متذکر شده بود که این گردنبند را که یادگار آغاز ازدواجم است و به همین جهت آن را بسیار دوست دارم، به نشانه علاقه و اشتیاقم نسبت به شما و راهتان تقدیم می‌کنم. مدتی آن را نگه داشتیم و بالاخره با تردید از این که امام آن را می‌پذیرند یا نه، همراه با ترجمه نامه خدمت ایشان بردیم. نامه به عرضشان که رسید؛ گردنبند را نیز گرفتند و روی میزی که در کنارشان قرار داشت، گذاشتند.

دو سه روز بعد، اتفاقاً دختر بچه دو یا سه ساله‌ای را آوردند که پدرش در جبهه مفقودالایر شده بود. امام وقتی متوجه شدند فرمودند: «الان بیاوریدش داخل.» سپس او را روی زانوی خود نشانند و صورت مبارکشان را به صورت بچه چسبانیده و دست بر سر او گذاشتند. حالتی که نسبت به فرزندان خودشان هم از ایشان دیده نشده بود. مدتی به همین حالت آهسته با آن دختر بچه سخن گفتند با آن که فاصله ما با ایشان کم‌تر از یک و نیم متر بود شنیدن حرف‌های ایشان برای ما دشوار بود. بچه که افسرده بود بالاخره در آغوش امام خندید. آن‌گاه امام همان گردنبندی را که زن ایتالیایی فرستاده بود برداشتند و با دست مبارکشان بر گردن دختر بچه انداختند. دختر بچه در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید از خدمت امام بیرون رفت.<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام رحیمیان

### هر موقعی دلت می‌خواهد بیا

دختر بچه شش ساله‌ای برای امام نوشته بود که امام خیلی دوست دارم بیایم و شما را ببینم ولی اعضای دفتر نمی‌گذارند. آقا با خط خودشان نوشتند: «بسمه تعالی دخترم نامه‌ات را خواندم، مطالعه کردم، تو هر موقعی که دلت می‌خواهد می‌توانی بیایی این‌جا.» ایشان ما را موظف کردند که باید این نامه را به در خانه این شخص برسانید تا هر موقعی که این بچه دلش خواست بیاید این‌جا.<sup>۲</sup>

حجت‌الاسلام محمد علی انصاری

### محبت به مادر شهید

مادر شهیدی از اهواز برای ملاقات آمده بود؛ ولی موفق به دیدار امام نشده و دو سه روزی در همان حوالی مانده و سپس به اهواز برگشته و نامه‌ای نوشته

۱. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. همان، ص ۱۹۷.

۱. همان، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۵۴.

بود که ای امام من به تهران آمدم ولی موفق به دیدار و ملاقات شما نشدم. امام با دست خط خود روی این نامه نوشته بودند: «تا این مادر شهید را به ملاقات من نیاورید، من به ملاقات کسی نمی آیم.»<sup>۱</sup>

حجت الاسلام مهدی کروی

شهیدان، فرزندان امام

... این خبر را به امام دادند که پسر وزیر (پسر دکتر منافی) شهید شده است و از امام خواستند که (برای شهادت ایشان) پیامی بدهند. امام فرمودند: «همه جوان هایی که شهید می شوند، فرزندان من هستند. برای من، بچه وزیر و غیر وزیر فرقی نمی کند. این ها همه عزیز من اند. فرزندان من هستند. من وقتی برای کسانی که شهید می شوند پیام می دهم، برای کل می دهم. برای یک پسر وزیر نمی دهم.»<sup>۲</sup>

سید رحیم میریان

رعایت عدالت در تبلیغ شهدا

دو تن از علمای عضو دفتر امام برای حضور در جمع رزمندگان اسلام در عملیات بدر به منطقه آمدند. پس از ابلاغ سلام گرم امام به فرزندان رزمنده اش و ایراد سخنرانی هنگامی که قصد بازگشت به پشت جبهه را داشتند، مورد اصابت بمباران هوایی قرار گرفته و به شهادت رسیدند. وقتی خبر شهادت آنان به امام عرض شد به اعضای دفتر فرمودند: «مبادا از این جهت که این شهدای عزیز منسوب به بیت من هستند، در تبلیغات مربوط به آن ها با سایر شهدا، در رادیو و تلویزیون و رسانه ها، تبعیض قایل بشوید و عدالت را رعایت نکنید.»<sup>۳</sup>

غلامعلی رجایی

۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۱۳۷.

۳. برداشت هایی از سیره امام، ج ۳، ص ۳۱۷.

انگار وارد بهشت شده اید

وارد اتاق امام که می شوید، انگار وارد بهشت شده اید چون بوی عطر می دهد. به خاطر این که آقا روزی چند بار ادکلن و عطر استفاده می کنند. گاهی ما که در منزل کار آشپزخانه را انجام می دادیم، بعد می رفتیم خدمت امام، وقتی می نشستیم امام سرشان را برمی گرداندند و می گفتند: «ناهار فلان خورشت را دارید؟» غیر مستقیم می خواستند بگویند که بوی سبزی می دهی. البته هیچ وقت چیزی به ما نمی گفتند، حتی من یک دفعه گفتم: شما چقدر باید ما را تحمل کنید؟ چون نمی خواستند خلاف بگویند، می گفتند: «خوب تحمل می کنم.»<sup>۱</sup>

زهره مصطفوی (دختر امام)

اطوی دستمال و زیرپوش

امام بسیار تمیز و مرتب هستند. تا جایی که اطلاع دارم و از قول دختر ایشان عرض می کنم که زیرپوش و پیژامه ایشان باید زود به زود شسته شود و حتماً باید اطو شود و از نظر رنگ هماهنگ باشد. اگر چنانچه پیژامه گشاد باشد و یک قدری باز باشد، ایشان نمی پوشند. باید همه جای آن یک اندازه باشد و نظم داشته باشد... دستمال ایشان باید اطو شود. حتی پیژامه و زیرپیراهنشان هم باید اطو شود.<sup>۲</sup>

مصطفی کفاش زاده

تو به جایی نمی رسی!

امام علیه السلام در مورد رفتار و زندگی ما همیشه دقت و توجه داشتند. وقتی می دیدند که من روزهای تعطیل مشغول درسم، می گفتند: «به جایی نمی رسی، چون

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۵۷.



باید موقع تفریح، تفریح کنی.» این مسئله را به پسر من خیلی جدی و در حضور من گفتند: «من نه یک ساعت تفریحم را گذاشتم برای درس و نه یک ساعت وقت درس را برای تفریح گذاشتم» یعنی به هر چیزی وقت خاص آن را می دادند. به پسر من نیز نصیحت می کردند: «تفریح داشته باش، اگر نداشته باشی، نمی توانی خودت را برای تحصیل آماده کنی.»<sup>۱</sup>

زهره مصطفوی

ورود امام خودش ساعت است

در یکی از سفرهایمان به عراق، در صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عده ای از فضلا و طلاب، بعد از نماز مغرب و عشاء نشسته بودیم. وقتی صحبت تمام شد و آقایان خواستند بروند، ساعت را نگاه کردند. در این لحظه، اختلاف نظر در مورد ساعت به وجود آمد و صحن حرم حضرت امیر علیه السلام هم که ساعتش عربی بود، ساعت دو و سی دقیقه بعد از غروب را نشان می داد.

ساعت های آقایان با کمی اختلاف، یعنی در حدود پنج دقیقه و هفت دقیقه با هم متفاوت بود. در همان لحظه، حضرت امام از در قبله وارد صحن شدند. یکی از استادان نجف که آن جا بودند، گفتند: «ساعت هایتان را میزان کنید. الان سه و نیم ساعت از شب می رود و سیزده سال است که هر شب امام در همین ساعت قدم داخل صحن می گذارند. ورود امام خودش ساعت است.»<sup>۲</sup>

حجت الاسلام ایروانی

تخلف از قانون هرگز

با نگاهی به سخنان حضرت امام در حدود سال ۱۳۴۰ می بینیم که ایشان بسیاری از انتقادهای خود را نسبت به دولت و حکومت ستم شاهی از نگاه عدم

۱. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۷۸.

رعایت قانون اساسی از سوی ایشان، به آنها می نمودند. یعنی می توان انتقادهای و مخالفت های امام را به دو دسته تقسیم نمود: یکی از جهت رعایت نکردن اصول اسلامی از سوی دولت مردان و دیگری رعایت نکردن قانون اساسی از قبل آنان. یعنی با آن که حکومت، یک حکومت ظالم بود؛ اما باز هم حضرت امام رعایت قانون را لازم می دانستند.

سید محمد کاظم سجادی (مؤلف)

\*\*\*

یادم می آید در نوفل لوشاتو که بودم، عده ای از ایران برای زیارت امام به آن جا آمده بودند، به لحاظ ساده زیستن امام، اطرافیان ایشان نیز سادگی را در زندگی خود رعایت می کردند، غذای آنها در نوفل لوشاتو عموماً نان و پنیر و گوجه فرنگی و تخم مرغ و گاهی اوقات هم اشکنه بود، برادرانی که آمده بودند پولی جمع کردند و گوسفندی خریدند و آن را در پشت حیاطی که امام برای ادای نماز به آن جا می آمدند، ذبح کردند، سپس مقداری از گوشت آن را به منزل امام فرستادند، اما قانونی در فرانسه وجود دارد که ذبح هر حیوانی را در خارج از کشتارگاه منع می کند، هنگامی که امام از چنین قانونی مطلع شدند فرمودند: «چون تخلف از قانون است از این گوشت نمی خورم.»<sup>۱</sup>

مرضیه حدیده چی

\*\*\*

حضرت امام هر هفته تعدادی از دختران و پسران را به عقد هم در می آوردند؛ اما نکته جالب این است که هیچ عقدی را نمی خواندند مگر آن که مطمئن می شدند که همه مراحل قانونی و کارهای محضری و ثبت در دفتر و آزمایش های لازم انجام شده باشد، آن گاه حضرت امام آماده عقد کردن

۱. پرتویی از خورشید، ص ۲۰۱.

می شدند و می فرمودند: «اول مقررات دولت، آن گاه عقد شرعی»؛ زیرا طبق فتوای ایشان عمل برخلاف مقررات دولت، حرام است.<sup>۱</sup>

آقای ابویی

\*\*\*

حضرت امام به هنگام عبور از عرض یکی از خیابان ها - گویا شهر همدان بود - مسافت زیادی را طی کردند تا از تقاطع عبور کنند. ایشان نمی خواستند حتی یک قدم روی چمن های جدول چمن کاری شده وسط خیابان بگذارند.<sup>۲</sup>

به نقل از شهید حاج آقا مصطفی خمینی

وقت تلف شده هرگز

در واقع نظم امام علیه السلام باور کردنی نبود. اگر به طور مثال، عصر بود و به ایشان می گفتیم: چای میل دارید برایتان بیاوریم؟ ایشان به ساعتشان نگاه می کردند و می گفتند: «چند لحظه ای هنوز مانده است.» یعنی هنوز چند ثانیه به وقت چای مانده است! یا اگر درست ساعت یک و ده دقیقه بعد از ظهر در را باز نمی کردند و به طرف اندرونی نمی آمدند، همه دلواپس می شدند. چون برنامه کارشان را طوری تنظیم کرده بودند که رأس ساعت یک و ده دقیقه در را باز می کردند و برای نهار تشریف می آوردند.

همیشه سر دقیقه می خوابیدند. روزی سه بار قدم می زدند و اگر وقت تمام نشده بود، دو تا سه قدم دیگر هم راه می رفتند و بعد داخل خانه می شدند.<sup>۳</sup>

زهرا مصطفوی (دختر امام)

۱. همان، ص ۲۰۲.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۹۰.

صاحب خانه اصلاً باور نمی کرد

معمولاً هنگامی که امام به حرم مشرف می شدند، آقایان واعظ در بین راه خدمت ایشان می رسیدند و مطالبشان را به ایشان می گفتند. در شب وفات حاج آقا مصطفی، یکی از آقایان پیش من آمد و گفت: مطلبی دارم، به امام بگویم یا نه؟ گفتم: بگو، چه ایرادی دارد.

او این ملاحظه را می کرد که مبادا برای امام ایجاد مزاحمت و ناراحتی کند. زیرا در آن موقع، کم تر پولی از ایران می رسید. به همین دلیل هم از من پرسید که: خدمت امام بگویم یا نه؟

گفتم: مطلب چیست؟

گفت: پیرمردی است شوشتری. پیش از این قاری قرآن بوده و بسیار متدین است. پنج، شش تا بچه کوچک دارد. دو، سه سال است که به مرض فلج گرفتار است و از دست و پا فلج شده... [مطلب را به طور کامل به امام گفتم.]

امام فرمودند: «باشد. به آقای فرقانی تذکر بدهید که فردا به من یادآوری کند.»

هنگامی که به صحن حضرت امیر علیه السلام رسیدیم و امام خواستند پایشان را داخل صحن بگذارند، گفتند: «آقای فرقانی! فردا ساعت نه صبح یادم بیاورید برای این آقا.» معمولاً هر روز صبح ساعت هشت بیرون می آمدم، اما آن روز ساعت هفت و نیم از خانه خارج شدم. چشمم که به خیابان افتاد، دیدم جمعیت موج می زند. داخل کوچه ها پر از جمعیت بود. تکان سختی خوردم. طلاب مقابل در منزل امام جمع شده بودند. چه پیش آمده بود؟ شیخی جلو آمد، راه را بر من بست و پرسید: آقای فرقانی! جنازه حاج آقا مصطفی را به کربلا می برند؟

گفتم: ای داد!

زانوهایم سست شد. فهمیدم که ماجرا از چه قرار است. طلاب گریه می کردند و ضجه می زدند. احمد آقا بدون عمامه دم در ایستاده بود... تمام آقایان برای عرض تسلیت آمدند. امام هم تشریف آوردند. حیات پر از جمعیت بود. تمام علمای عرب آمده بودند و به امام تسلیت می گفتند. همه گریه می کردند. امام داخل حیات نشسته بودند و هر کسی می آمد، در برابرش بلند می شدند من هم دم در ایستاده بودم. ناگهان دیدم امام نگاه تندی به من کردند. از خودم پرسیدم: یعنی چه؟ امام همیشه با نگاه به من حرف می زدند. مهیا شدم و عرض کردم: بله، آقا! چه می فرمایید؟ گفتند: «مگر بنا نبود ساعت نه (و الآن ساعت نه و ده دقیقه است) شما برای آن شیخ که آقای واعظ گفته بود به من تذکر بدهی و یادم بیاوری؟»

دو دستی به صورتم زدم. گفتم: آقا! با این وضع و احوال؟ فرمودند: «یعنی چه؟ بیا.» از وسط مردم رفتند توی اتاق و پولی داخل پاکت گذاشتند، طوری که هیچ کس متوجه نشود، و در پاکت را چسبانند و فرمودند: «همین الآن پاکت را می بری و به شیخ شوشتری می دهی و از قول من هم احوالپرسی می کنی و می آیی.» من حیرت زده رفتم. با این حال، با خود گفتم: حالا مهمان زیاد است و امام هم که امروز مسجد نمی روند و نماز نمی خوانند. بعداً می روم. بعد از پنج دقیقه، یک مرتبه دیدم امام می فرمایند: «آقای فرقانی! نرفتی؟»

گفتم: می روم. فرمودند:

«یاالله! الآن برو.»

خلاصه، من حرکت کردم و از کوچه پس کوچه به منزل شوشتری رسیدم و در زدم. خانمی از پشت در پرسیدند: کیست؟

با گریه گفتم: منم. از منزل آقای خمینی آمده ام و خدمت آقا کار دارم و از طرف آقای خمینی می خواهم از ایشان احوالپرسی کنم.

بیچاره زن به صورت زد و گفت: بمیرم. خمینی امروز هم به فکر ماست.

وقتی در باز شد و داخل رفتم، او وضع عجیبی داشت و نمی توانست حرف بزند. مرا نزدیک بستر پیرمرد برد. چهار - پنج بچه کوچک نان و آب و شکر می خوردند. سلام کردم. گفت: آقا! علیکم السلام.

گفتم: آقای خمینی مرا فرستاده.

پیرمرد داد زد و با مشت به سر و صورتش کوبید و فریاد کرد: حالا چه وقت این کار است؟ ایشان الآن فرزندشان مرده و قلبشان پر از خون است. گفتم: من می خواستم سر ظهر بیایم، امام فرمودند همین الآن باید بروی و از طرف من احوالپرسی کنی.

پیرمرد خودش را بلند می کرد و به زمین می زد. حال عجیبی داشت. پاکت را گذاشتم جلوش. مهر را برداشت، نمی توانست سجده کند، به پیشانی اش گذاشت و سجده شکر به جا آورد و مرتباً دعا می کرد. وقتی به منزل امام برگشتم، امام خمینی، رو کردند به من و برای اطمینان خاطر پرسیدند: «رفتی؟» عرض کردم بلی.<sup>۱</sup>

حجت الاسلام فرقانی

ترس از گریه برای غیر خدا

پس از شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، در مسجد هندی نجف مجلس فاتحه گذاشته بودند. آقای سید جواد مبشر منبر می رفتند. ایشان نقل می کرد که در این مجلس که امام هم در آن شرکت کرده بودند، روضه حضرت علی اکبر علیه السلام را خوانده و هفت بار هم در منبر به این روضه اشاره و گریزهایی زده بود؛ اما امام با نهایت آرامش در مجلس نشسته بودند. ایشان با آن گریزهای متعدد، خواست از امام گریه ای بگیرد که دل ایشان سبک شود؛ ولی موفق نشد. یک عده که امام را دیدند، گفتند: از بس مصیبت سنگین است، امام شوکه شده اند و گریه شان نمی آید! از این رو، پس از مجلس، خدمت ایشان

۱. همان، ج ۳، ص ۲۱.

که به منزل تشریف برده بودند - عرض کردند: آقا! شما امشب در روضه گریه نکردید؟

ایشان فرمودند: «وقتی او روضه می خواند، به من نگاه می کرد و من ترسیدم اگر گریه کنم، برای غیر خدا گریه کنم؛ یعنی گریه ام بابت مصیبت فرزندم باشد، نه برای رضای خدا.»<sup>۱</sup>

حجت الاسلام موسوی اردبیلی ابرکوهی

گمشده من کجاست؟

یک مورد از کرامات، مربوط به چند نفری است که ادعای عرفان داشتند و اذعان می کردند با امام زمان (عج) ارتباط دارند. برخی از مسؤولین مملکت پس از شنیدن این ماجرا معتقد بودند باید این قضیه روشن شود اگر اینها ادعای دروغ می کنند موضوع گفته شود تا کسی به انحراف و یا اشتباه نیفتد. با وساطت دو تن از مسؤولین کشور به این چند نفر اجازه ملاقات با امام داده شد، ایشان در همان وهله اول پی به ریاکاری آنان بردند و با اشرافی که داشتند، برای روشن شدن موضوع برای دیگران، از آنها سه سؤال کردند و فرمودند: «اگر شما با امام زمان (عج) ارتباط دارید پاسخ این سؤالات را از حضرت گرفته و برای من بیاورید.

اولاً: از حضرت سؤال کنید که این عکسی که من در منزل دارم و عکس مورد علاقه من نیز می باشد، تصویر کیست؟

ثانیاً: از حضرت بپرسید رابطه حادث با قدیم (یک مسأله علمی است) چیست؟

ثالثاً: من چیزی گم کرده ام، مدت ها است که دنبالش می گردم، از حضرت بپرسید گم شده من کجاست؟»

۱. همان، ج ۵، ص ۲۶۴.

آن افراد که ادعای ارتباط با امام زمان (عج) را داشتند از پاسخ گویی به سؤالات امام اظهار عجز کردند و مشخص شد که افراد صالحی نبودند.<sup>۱</sup>

حجت الاسلام ری شهری

ملاک ارزشیابی

برای امام خیلی اهمیت داشت بدانند اطرافیان شان تا چه حد اهل افراط یا تفریط اند و یا تا چه حد ژرف نگر یا سطحی نگرند. مثلاً امام در یک شب برفی، از افراد مختلفی که وارد خانه می شدند، ممکن بود درباره هوا سؤال کنند. حتی پاسخ افراد به این سؤال، برای امام می توانست یک ملاک ارزشیابی تلقی شود. اگر کسی به مبالغه، از برودت هوا یاد می کرد، امام او را به عنوان فردی که ممکن است اهل غلو باشد، کُدمی کردند و یا به عکس، اگر کسی سرمای هوا را خفیف برمی شمرد، امام بعد از این که خود به حیاط سر می زدند، درباره قضاوت او نیز یک پرونده در ذهن می گشودند. امام به اقتضای هوش و ذکاوتی که داشتند، یاران و نزدیکان خود را با دقت انتخاب می کردند.<sup>۲</sup>

حجت الاسلام سید حسن خمینی

مثل شب عاشورا

شب آخر سکونت امام در نوفل لوشاتو همه دوستان و اطرافیان را جمع کردند و بعد از نماز مغرب و عشا، برای آنها سخنرانی نمودند. دقیقاً مثل شب عاشورا و دقیقاً مثل اتمام حجت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) با اصحاب و یاران.

امام همه را جمع کرده و فرمودند: «ان شاء الله قصد بازگشت به ایران را داریم. من از مردم و از دوستان می خواهم کسی با من به ایران نیاید. نمی دانم در هواپیما چه خواهد گذشت. احتمال دارد که هواپیما را بزنند. بنابراین من از

۱. برداشت هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۳۵۵.

شما می‌خواهم کسی با من نیاید...» من به خاطرم هست که اشک در چشمان همه حلقه زده بود و بعضی‌ها آرام آرام می‌گریستند. بالاخره بعد از صحبت‌های فراوان، افرادی که آن‌جا بودند، فریاد زدند: یعنی شما می‌خواهید ما را از این مسافرت بازدارید و اگر فیض شهادتی هست ما از آن محروم بمانیم؟ امام در پاسخ فرمودند: «نه من شما را منع نمی‌کنم ولی به شما می‌گویم که ممکن است اتفاقات پیش‌بینی نشده‌ای رخ بدهد. ممکن است در بدو ورودمان به ایران همه ما را بگیرند و قتل‌عام بکنند. ممکن است در آسمان ایران هواپیما را با موشک بزنند.»<sup>۱</sup>

آیت‌الله شهید محلاتی

تبعید ۱۴ ساله به خاطر یک جمله!

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، مرجعیت امام، شور دیگری در مردم ایجاد کرده بود. رژیم منفور پهلوی به این فکر افتاده بود که، کسانی را از گوشه و کنار پیدا کند تا بلکه بتواند آن‌ها را در خط خود قرار دهد و مرجعیت امام کوبیده شود، چون از ناحیه مرجعیت امام احساس خطر می‌کرد. آقای صانعی می‌گفت: ما دیدیم از بعضی از خانه‌ها تحریکاتی علیه امام شروع شد. یک روز که این جمله را به امام عرض کردیم که آقا مثلاً از فلان‌جا این‌گونه تبلیغات و تحریکاتی علیه مرجعیت و زعامت شما می‌شود فرمودند: «من باکی از این مسایل ندارم شما هم کاری به کار آن‌ها نداشته باشید. مردم با ما هستند. این یادتان باشد.»

بعد از این مسایل که امام پانزده سال را در زندان و تبعید به سر بردند و به ایران بازگشتند در اولین روزی که امام به آن خانه سابق وارد شدند به من گفتند: «آقای صانعی یادت هست یک وقت یک جمله‌ای به من گفتم و من یک جوابی به شما دادم راجع به مرجعیت؟» گفتم: بله آقا یادم هست. فرمودند:

۱. برداشت‌هایی از سیره، ج ۱، ص ۲۵۸.

«احتمال نمی‌دهید این تبعید چهارده ساله به خاطر این جمله باشد که من در جواب شما گفتم مردم با ما هستند و نگفتم خدا با ماست؟!»<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام رحمانی

اخلاص عمل

روزی برای تکامل معنوی و تهذیب روح از حضرت امام راهنمایی خواستم و با یک جمله کوتاه آن‌چه را باید می‌گفتند، فرمودند و انگشت روی نقطه اصلی نهادند: «سعی کنید در اخلاص عمل.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله جنتی

این دروغ است

در پاریس، برخی اصرار داشتند از زندگی امام در یک شبانه روز فیلمبرداری کنند؛ از جمله از سفره غذای ایشان. امام فرمودند: «این‌طور که شما می‌خواهید سفره بچینید، دروغ است. زیرا در سفره ما پلو و گوشت و خورشت هم هست. شما می‌خواهید این‌ها را نادیده بگیرید و یک سفره ساده درست کنید، این دروغ است.»<sup>۳</sup>

آیت‌الله سید محمد موسوی

غیبت

امام یک بار همه اهل خانه را صدا کردند و گفتند: «من بنا داشتم یک بار که همه با هم جمع هستید، چیزی برایتان بگویم. بعد گفتند: «شما می‌دانید غیبت چقدر حرام است!» گفتیم: بله. گفتند: «شما می‌دانید آدم کشتن عمدی چقدر گناه دارد؟» گفتیم: بله. آقا فرمودند: «غیبت بیشتر!» بعد گفتند: «شما

۱. تا مرز عصمت، ص ۱۱۲.

۲. پرتویی از خورشید، ص ۵.

۳. پا به پای آفتاب، ج ۵، ص ۲۸۷.

می‌دانید فعل نامشروع و عمل خلاف عفت چقدر حرام است؟» گفتیم: بله. فرمودند: «غیبت بیشتر!»<sup>۱</sup>

زهره مصطفوی

### زالال عبادت

یکی از یاران امام می‌گوید: بنا به اعتراف بسیاری از صاحب‌نظران متعهدی که با ایشان سالیان درازی از نزدیک ارتباط داشته‌اند، امام «دائم‌الذکر» بودند و پیوسته قلبشان به یاد خدا می‌تپید ولیکن هیچ‌گاه دیده نشد که امام تسبیح بگردانند و لب بچنابانند.<sup>۲</sup>

یکی از یاران امام

### پس همه ما جهنمی هستیم

یک بار که خدمت حضرت امام بودیم، از من خواستند پاکت دارویشان را به ایشان بدهم. داخل پاکت دارویی بود که باید به پایشان می‌مالیدند. شاید کسی باور نکند، بعد از مصرف دارو، امام یک دستمال کاغذی را به چهار تکه تقسیم کردند و با یک قسمت از آن چربی پایشان را پاک کردند و سه قسمت دیگر را داخل پاکت گذاشتند تا برای دفعات بعد بتوانند از آن استفاده کنند. به امام گفتیم: اگر برنامه زندگی این‌گونه است، پس همه ما جهنمی هستیم! چون ما واقعاً این رعایت‌ها را به خصوص در مورد دستمال کاغذی نمی‌کنیم. آقا فرمودند: «شما این طور نباشید، ولی باید رعایت کنید.»<sup>۳</sup>

فریده مصطفوی

### این دوست ما دکتر نیست

امام یک‌بار با یکی از دوستان صمیمی‌اش به نام احمد لواسانی با اتوبوس از قم به تهران می‌آمد. جوانی که دستش را روی پیشانی گذاشته بود و در راهروی اتوبوس قدم می‌زد پس از چند بار عبور از کنار صندلی آن‌ها، توقیفی کرد و گفت: حاج آقا قرص سردرد دارید؟ حاج آقا لواسانی دست به جیب بغل برد و از یک بسته ده تایی، قرصی را جدا کرد و به او داد. وقتی جوان کاغذ قرص را پاره می‌کرد، امام به او گفتند: «اگر من جای شما بودم سردرد را تحمل می‌کردم.» جوان پرسید چرا؟ امام گفتند: «برای آنکه این دوست ما دکتر نیست.» امام این رفتار را با خانواده خود نیز داشت. بارها به آن‌ها گفته بود: «عقلاً آن‌چه را پزشک برای شخص آن‌ها تجویز کرده است برای دیگران تجویز نکنند.»

در سال‌های آخر عمر، پزشکان معالج می‌گفتند کمتر کسی مانند ایشان به دستورات عمل می‌کنند و دستور پزشک را بی‌چون و چرا و طبق آن‌چه گفته شده است انجام می‌دهند و در این امر فردی کاملاً مقلدانند.<sup>۱</sup>

سید علی قادری

### کاغذهای کوچک

آیت‌الله رضوانی، که مسؤول مالی و دیگر کارهای امام بود، پشت یک پاکت چیزی نوشته و برای حضرت امام فرستاده بود، ایشان در یک کاغذ کوچک جواب داده و زیر آن نوشته بودند: «شما در این کاغذ کوچک می‌توانستید بنویسید.»

لذا آیت‌الله رضوانی کاغذهای کوچک را جمع‌وجور می‌کرد و در یک کیسه‌ای می‌گذاشت، وقتی می‌خواست برای آقا چیزی بنویسد بر روی آن

۱. خمینی روح‌الله، ص ۲۶۴.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام، ج ۱، ص ۹۶.

۳. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۷۹.

کاغذ پاره‌ها می‌نوشت و برای امام می‌فرستاد، امام هم زیرش جواب می‌نوشتند.<sup>۱</sup>

آیت‌الله ناصری

### قناعت امام

قبل از سال ۴۲ بود که پله‌های جلوی ایوان منزل امام ساییده شده بود. بنّایی آوردند که آن‌ها را تعویض کند. بنّا گفت: این کار تعدادی موزاییک و ماسه و سیمان می‌خواهد و این قدر هم خرج دارد. امام به او فرمودند: «نمی‌شود کاری کرد که خرجش کم‌تر بشود؟» بنّا هم گفت: نه، این کم‌ترین خرجی است که من پیشنهاد کرده‌ام. امام به او فرمودند: «پس من یک راهی پیش پای شما می‌گذارم تا خرج کم‌تر بشود.» بنّا گفت: بفرمایید! آقا فرمودند: «آجرها را بردارید و زیرش را ملات بریزید و بعد آجرها را از طرفی که ساییده نشده مجدداً کار بگذارید.» بعد با تبسم گفتند: «این روش خرجش کم‌تر نیست؟» بنّا گفت: بله، آقا من اصلاً فکرش را هم نکرده بودم.<sup>۲</sup>

به نقل از حجت‌الاسلام نوری

### تأثیر اخلاق حضرت امام

در زمان رضا شاه ملعون، حضرت امام بلیط اتوبوس تهیه می‌کنند تا از قم به تهران سفر کنند، حضرت امام سوار اتوبوس می‌شوند و روی یکی از صندلی‌های جلوی اتوبوس می‌نشینند، وقتی راننده می‌آید با اخلاق تند با امام برخورد می‌کند و ایشان را وادار می‌کند که روی صندلی‌های عقب ماشین بنشینند، در بین راه برای صرف چای و استراحت مختصر اتوبوس توقف می‌کند، راننده خسته روی تختی دراز می‌کشد و خوابش می‌برد؛ اما مگس‌ها

۱. پرتویی از خورشید، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۲۸.

مزاحمش بودند و اذیتش می‌کردند، حضرت امام عبایش را روی راننده می‌اندازد تا او راحت بخوابد، وقتی که راننده از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند عبای همان سیدی که به او تندی کرده بود و او را به عقب ماشین فرستاده بود بر رویش افتاده است، خیلی شرمگین می‌شود، عبا را تحویل می‌دهد و از ایشان تشکر می‌کند، بالاخره مسافران سوار اتوبوس می‌شوند و امام هم مانند دیگران سر جای خود می‌نشینند؛ اما راننده با نهایت احترام نزد امام می‌رود و با گریه و التماس ایشان را به جلوی اتوبوس می‌برد و از ایشان خواهش می‌کند تا در همان صندلی جلو بنشینند.<sup>۱</sup>

آیت‌الله محمد آل‌اسحق

### دلش خواسته به من فحش بدهد

یکی از ویژگی‌های عارف از دیدگاه بوعلی سینا، کینه‌توز نبودن عارف است. این ویژگی، یکی از خصوصیت‌های بارز حضرت امام بود که برای ما بنا به اقتضای نزدیکی با ایشان، بیشتر از دیگران ملموس بود. برای نمونه، نامه‌ای را که سراپا فحش به ایشان بود و برای چاپ کردن در روزنامه‌های خارجی، در حال خروج از کشور بود، کشف و حامل آن را دستگیر کرده بودند. بعد، واسطه‌ای رجوع کرد که از امام عذرخواهی کند و اجازه آزادیش را بگیرد. امام امت به محض این‌که نامه را دیدند، فرمودند: «به من فحش داده، چه کارش دارید؟ رهایش کنید، دلش خواسته به من فحش بدهد.»<sup>۲</sup>

دکتر فاطمه طباطبایی (عروس حضرت امام ره)

۱. همان، ص ۱۹۳.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۷۳.

روح عوامانه را از ما نگیر

از مرحوم استاد شهید حاج آقا مصطفی خمینی نقل شد که: یک شب طوفانی بود و بیرون رفتن از خانه بسیار سخت، من به معظم له گفتم: امیرالمومنین علیه السلام دور و نزدیک ندارد، زیارت جامعه را که در حرم می خوانید، امشب در خانه بخوانید، امام فرمودند: «مصطفی! تقاضا دارم روح عوامانه را از ما نگیری.» و همان شب بالاخره به حرم مشرف شدند و زیارت جامعه را در حرم مطهر خواندند.<sup>۱</sup>

آیت الله مظاهری

به بچه کاری نداشته باشید

روزی با پسر حماد که چهار ساله بود، نزد امام رفتیم. امام در اتاقی نشسته بودند و یک گونی بزرگ که تا نصفه پر از کاغذ و نامه بود، در کنارشان قرار داشت. امام یکی یکی نامه ها را بیرون می آوردند و می خواندند. آن هایی را که لازم بود پاسخ بدهند، زیر پتو می گذاشتند تا بعداً به آن بپردازند و بقیه را کنار می گذاشتند.

سلام کرده، و نشستیم. امام با حماد شروع به صحبت کردند. مثلاً پرسیدند اسم پدرت چیه؟ پس از لحظاتی حماد با امام شروع به بازی کرد، برای این که بچه مزاحم کار ایشان نشود، اجازه خواستم مرخص شوم و بچه را هم ببرم. آقا گفتند: «به بچه کاری نداشته باشید، شما اگر کاری دارید بفرمایید.» که بنده مرخص شدم. بعد از نیم ساعت فکر کردم شاید بچه امام را اذیت کند. برگشتم که او را ببرم دیدم سرش را روی زانوی امام گذاشته و پایش را به دیوار تکیه داده و با امام صحبت می کند و می گوید این کاغذ را درست بگذار، درست بچین و از این حرف ها و امام هم می خندیدند. گفتم: حماد بیا

۱. پرتویی از خورشید، ص ۱۱.

برویم. قبول نکرد. به آقا گفتم: اجازه می دهید ایشان را ببرم؟ مزاحم شماست. امام فرمودند: «نه، بچه مزاحم نیست شما بروید!»<sup>۱</sup>

علی ثقفی (برادر همسر امام)

خودشان برمی خاستند

امام مقید بودند تا آن جا که امکان دارد کار خود را بر دیگری تحمیل نکنند و کار خودشان را خودشان انجام بدهند. در نجف گاهی اتفاق می افتاد که امام روی پشت بام متوجه می شدند که چراغ آسپزخانه یا دستشویی روشن مانده؛ به خانم و دیگران که در طبقه بالا بودند دستور نمی دادند که بروند چراغ را خاموش کنند؛ خود راه می افتادند و سه طبقه را در تاریکی پایین می آمدند و چراغ را خاموش می کردند و باز می گشتند. گاهی قلم و کاغذ می خواستند که در اتاق طبقه دوم منزل بود؛ به هیچ کس، حتی به فرزندان مرحوم حاج آقا مصطفی دستور نمی دادند که برای او بیاورند. خودشان برمی خاستند از پله ها بالا می رفتند و کاغذ و قلم برمی داشتند و باز می گشتند.<sup>۲</sup>

حجت الاسلام سید حمید روحانی

راه حل عصبانیت های همسران

موقع ازدواج دخترم بود. موقعی که خطبه عقد ایشان را می خواندند، ما خصوصی خدمت ایشان بودیم و امام علیه السلام به دختر من نصیحت کردند: «هر وقت شوهرت به خانه بیاید و عصبانی باشد و حتی در آن لحظه به تو تهمت بزند و حرف هایی خلاف واقع به تو بگوید، چیزی به او نگو، صبر کن بعد از آن که عصبانیت او فروکش کرد، بگو این حرفت تهمت بود.» بعد رو کردند به

۱. برداشت هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۲.



داماد و گفتند: «شما هم همین‌طور، اگر زمانی به خانه آمدید و دیدید همسرتان عصبانی است، آن موقع تذکر ندهید.»<sup>۱</sup>  
زهره مصطفوی

اصلاً مرا می‌شناسید؟

اگر ما یکی، دو روز به خانه‌شان نمی‌رفتیم، وقتی می‌آمدیم، می‌گفتند: «کجاها بودید شما؟ اصلاً مرا می‌شناسید؟» یعنی این‌طور مراقب اوضاع بودند. این قدر متوجه بودند. من بچه خودم را؛ فاطمه را، بعضی اوقات می‌بردم. یک روز وارد شدم دیدم آقا توی حیاط قدم می‌زنند. تا سلام کردم گفتند: «بچه‌ات کو؟» گفتم: «نیاورده‌ام، اذیت می‌کند.» به حدی ایشان ناراحت شدند که گفتند: «اگر این دفعه بدون فاطمه می‌خواهی بیایی، خودت هم نباید بیایی.» این قدر روحشان ظریف بود.<sup>۲</sup>

زهره اشراقی (نوه امام)

اگر ثواب نمی‌کنید

خانم بارها می‌گفت: «من شصت سال با امام زندگی کردم، ندیدم که ایشان یک معصیت بکنند.» در عین حال به ما اصلاً سخت‌گیری نمی‌کردند. فقط نصیحت می‌کردند. همیشه به ما می‌گفتند: «سعی کنید معصیت نکنید. همیشه هدف‌تان این باشد که گناه نکنید. اگر نمی‌توانید ثواب کنید، سعی کنید لااقل معصیت نکنید.»<sup>۳</sup>

نعیمه اشراقی

نظر نهایی به عهده شما فرزندان است

از جمله آزادی‌هایی که امام در مورد همه و نیز فرزندان‌شان معتقد بودند، حق انتخاب همسر بود؛ لذا به هنگام ازدواج دخترهایشان می‌فرمودند: «من فلانی را مناسب تشخیص دادم، اما نظر نهایی به عهده شما فرزندان است.» و در صورت عدم تمایل دختران به ازدواج، مسئله منتفی بود.<sup>۱</sup>

مرضیه حدیده چی

خواب را بر بچه تلخ نکن

امام هیچ‌گاه برای نماز صبح، کسی را بیدار نمی‌کردند. یعنی اگر ما خدمت ایشان می‌خواهیدیم، چه نماز شب و چه نماز صبح را چنان آرام می‌خواندند که ما اصلاً بیدار نشویم. مگر این‌که کسی به ایشان می‌سپرد که برای نماز بیدارش کنند.

برنامه خانواده شوهر من این بود که برای نماز صبح، بچه را بیدار کنند. به همین دلیل، علی‌رغم این‌که من اعتقاد نداشتم، پس از آن‌که دخترم مکلف شد، همسر من او را صبح‌ها برای نماز بیدار می‌کرد و معتقد بود که بچه باید به بیدار شدن برای نماز صبح عادت کند. پس از مدتی ما به نجف نزد امام رفتیم. در آن‌جا من به آقا گفتم: برو جردی، لیلی را برای نماز صبح بیدار می‌کند. امام فرمودند: «از قول من به ایشان بگو خواب را بر بچه و چهره شیرین اسلام را به مذاق او تلخ نکن.» این کلام تأثیر عمیقی در روح من و دخترم بر جای گذاشت؛ به حدی که پس از آن دخترم سفارش می‌کرد که برای ادای نماز صبح به موقع بیدارش کنم.<sup>۲</sup>

زهره مصطفوی

۱. همان، ص ۵۲.  
۲. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۷۸.

۱. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۸۲.  
۲. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۲۲.  
۳. همان، ص ۵۵.

حتی شوهر آهو خانم

امام در نجف که بودند واقعاً شاید در روز صدها صفحه کتاب می خواندند، کتاب قصه یا مسایل اجتماعی.

ایشان اکثر داستان های معروف را خوانده اند؛ حالا چه کتاب هایی که جنبه سیاسی یا اجتماعی داشت؛ مثل «نگاهی به تاریخ جهان» نوشته نهر، چه کتاب های تاریخی، کتاب هایی مثل «شوهر آهو خانم» را از اول تا آخر خوانده اند.<sup>۱</sup>

سید احمد خمینی

چرا جلو پدرت راه رفتی؟

یک بار پس از ملاقات من با امام در جماران، یکی از مسؤولین مملکتی برای انجام کارهای جاری به خدمت امام رسید که به همراه او پدر منش دیده می شد. پس از این که وی از خدمت امام بازگشت، گفت: وقتی خواستم به حضور امام برسم من جلو افتاده بودم و پدرم را به دنبال خود می آوردم. پس از تشرّف، پدرم را به امام معرفی کردم. امام نگاهی کرده و فرمودند: «این آقا پدر شما هستند؟» عرض کردم بله. امام فرمودند: «پس چرا جلوی او راه افتادی و وارد شدی؟»<sup>۲</sup>

حجت الاسلام جمی

سعی کنید با هم رفیق باشید

امام به پسر و نوه های شان القا می کردند که از زنشان انتظار کار نداشته باشند و اگر کار کردند، محبت کرده اند. البته به دخترها نیز توصیه می کردند که کار کنند. در ابتدای عقد، نصیحت می کردند که: «سعی کنید با هم رفیق باشید.

۱. برداشت هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۱.

اگر مرد هستی و در بیرون از خانه هزاران مسئله داری، وقتی به خانه می آیی، ناراحتی هایت را پشت در بگذار و سعی کن با لطف و مهربانی داخل خانه شوی.» از طرف دیگر به زن هم توصیه می کردند: «تو هم ممکن است در خانه خیلی کار کرده و خسته باشی، ولی نباید خستگی خود را به شوهرت منتقل کنی. به استقبالش برو و زندگی گرمی برای خودتان درست کنید.»<sup>۱</sup>

دکتر فاطمه طباطبائی

زیارت مختصر برای پذیرایی دوستان

یکی از علما برای من نقل می کرد که یک سال تابستان به اتفاق امام و چند تن دیگر از روحانیان به مشهد مقدس مشرف شدیم و خانه درستی گرفتیم. برنامه چنین بود که بعد از ظهرها پس از یکی - دو ساعت استراحت از خواب بلند می شدیم و دسته جمعی روانه حرم مطهر می شدیم و پس از زیارت و نماز و دعا به خانه مراجعت می کردیم و در ایوان با صفایی که در آن خانه بود، می نشستیم و چای می خوردیم. برنامه امام این بود که با جمع به حرم می آمدند ولی دعا و زیارتشان را خیلی مختصر می کردند و تنها به منزل بازمی گشتند. ایوان را آب و جارو می کردند، فرش پهن می کردند، سماور را روشن و چای را آماده می ساختند و وقتی که ما از حرم بازمی گشتیم، برای همه چای می ریختند. یک روز که من از ایشان سؤال کردم: این چه کاری است؟ زیارت و دعا را به خاطر آن که برای رفقا چای درست کنید، مختصر می کنید و با عجله به منزل بازمی گردید؟ امام در جواب فرمودند: «من ثواب این کار را کمتر از آن زیارت و دعا نمی دانم.»<sup>۲</sup>

حجت الاسلام سید حمید روحانی

۱. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

چقدر ارتباط خالصانه شد

در پاریس کیفیت خرج خانه و خرید به عهده من بود. لیست چیزهایی را که می‌خواستیم می‌نوشتیم و آن را خدمت امام می‌بردم و پول می‌گرفتم و برای خرید به بازار می‌رفتم. هرچه می‌ماند به‌عنوان تنخواه نگه می‌داشتم.

یک روز خدمت ایشان رسیدم و گفتم: این چیزها را می‌خواهیم و جمعش اینقدر می‌شود. مبلغ را که گفتم امام فرمودند: «در جمع اشتباه کردی.» من دوباره شروع کردم به جمع زدن و گفتم: جمعش درست است. ایشان سکوت کردند و فقط پول را دادند. من به بازار رفتم و خرید کردم. دست آخر دیدم پول زیاد آوردم. فهمیدم که در جمع کردن ۹ فرانک را ۹۰ فرانک جمع کرده‌ام. خدمتشان رسیدم و گفتم: حاج آقا من اشتباه کردم و پول زیاد آوردم. فرمودند: «من همان صبح فهمیدم، می‌خواستم خودتان بفهمید.»

این نکته ریز و لطیفی است. اگر ایشان همان صبح روی حرف خودشان پافشاری می‌کردند، من احساس می‌کردم که در این خانه به من اطمینان ندارند و دلسرد می‌شدم. اما وقتی که ایشان به من اعتماد کردند، چقدر ارتباط خالصانه شد.<sup>۱</sup>

مرضیه حدیده‌چی

دوست ندارم شخصیت شما کوچک شود

یادم می‌آید هنگام رفتن به حرم، در اواسط راه به امام برخورد کردیم و چون دوست داشتیم که همراه ایشان باشیم، لذا پشت سر آقا به طرف حرم مطهر حرکت کردیم. امام وقتی متوجه حضور ما شدند، ایستادند و فرمودند: «آقایان فرمایشی دارند؟» گفتیم: نه! عرضی نداریم، فقط دوست داریم که همراه شما باشیم و از این کار لذت می‌بریم.

۱. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۸۱.

ایشان فرمودند: «شکرالله سعیکم. من از این کار شما تشکر می‌کنم، شما آقا هستید، طلبه هستید، محترم هستید، من دوست ندارم که شخصیت شما با حرکت کردن به دنبال من کوچک شود.»<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام سید حمید روحانی

صاحب کفش را پیداکن

امام در نجف قبل از این که جلسه درس شروع شود و ایشان وارد اتاق گردند، با درنگی کوتاه، نگاهی به اطراف محل درس می‌انداختند. یک روز در میان کفش‌ها متوجه کفشی شدند که فقط نیمی از آن سالم بود و به هیچ‌وجه قابل استفاده نبود. امام از این موضوع ناراحت شده بعد از درس به یکی از آقایان فرمودند: «فردا صبح می‌روی در میان کفش‌ها، آن کفش را پیدا می‌کنی و بعد آن‌جا می‌ایستی تا صاحبش را ببینی. آن وقت منزل او را پیدا کن و به من بگو.» آن شخص می‌گفت: فردای آن روز من به فرمایش آقا عمل کردم و منزل آن شخص را که یک طلبه یزدی بود پیدا کردم. موضوع را به عرض آقا رساندم. ایشان ترتیبی دادند که او صاحب یک دست لباس کامل و کفش شد.<sup>۲</sup>

یکی از اعضای بیت امام

به ژیمناستیک بیشتر نظر داشتند

امام ورزش را دوست داشتند، ولی رشته خاصی را ترجیح نمی‌دادند. شاید بشود گفت که به کشتی و ورزش باستانی بیشتر علاقه داشتند. ولی ژیمناستیک بیشتر از سایر ورزش‌ها، نظر ایشان را جلب می‌کرد. در پرسش طول و ارتفاع، خود در کودکی تمرین داشتند و دو دست و یک پای ایشان در

۱. همان، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۱۶.

اثر همین ورزش‌ها شکسته بود. بیش از ده جای سر ایشان و چند جای پیشانی ایشان نیز شکستگی داشت.<sup>۱</sup>

حاج سید احمد خمینی (ره)

### خواب همسر امام

آقای لواسانی از طرف امام آمد خواستگاری. قبول خواستگاری حدود دو ماه طول کشید، چون من حاضر نبودم به قم بروم. چون قم مثل امروز نبود. زمین خیابان تا لب دیوار صحن، قبرستان بود و کوچه‌ها خیلی باریک بودند... مراحل خواستگاری شروع شد. پدرم می‌گفت: «از طرف من ایرادی نیست و قبول دارم. اگر تو را به غربت می‌برد، اما آدمی است که نمی‌گذارد به تو بد بگذرد.»

پدرم به دلیل رفاقت چند ساله‌اش از آقا شناخت داشت، اما من می‌گفتم: «اصلاً به قم نمی‌روم.»

اما بر اثر خواب‌هایی که دیدم، فهمیدم این ازدواج مقدر است. آخرین بار خواب حضرت رسول ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسن ﷺ را دیدم. در حیاط کوچکی که همان حیاطی بود که برای عروسی اجاره کردند. همان اتاق‌ها با همان شکل و شمایل. حتی پرده‌هایی که خریدند، همان بود که در خواب دیده بودم. به هر حال در خواب دیدم که آن طرف حیاط که اتاق مردها بود، پیامبر ﷺ و امام حسن ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ نشسته بودند. و طرفی که اتاق عروس بود، من بودم و پیرزنی با چادری شبیه چادر شب که نقطه‌های ریزی داشت و به آن چادر لکی می‌گفتند. پیرزن ریزنقشی بود که من او را نمی‌شناختم و با من پشت در اتاق نشسته بود. در اتاق شیشه داشت و من آن طرف را نگاه می‌کردم. از او پرسیدم: «این‌ها چه کسانی‌اند؟»

۱. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۰۸.

پیرزن، که کنار من نشسته بود، گفت: آن رو به رویی که عمامه مشکی دارد پیامبر ﷺ است. آن مرد هم که مولوی سبز و کلاه قرمز با شال بند دارد - آن زمان مرسوم بود. در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند - امیرالمؤمنین ﷺ است. این طرف هم جوانی عمامه مشکی بود که پیرزن گفت: این هم امام حسن ﷺ است. من گفتم: «ای وای، این پیامبر است و این امیرالمؤمنین است!» خیلی خوشحال شدم. پیرزن گفت: تو که از این‌ها بدت می‌آید! من گفتم: «نه، من که از این‌ها بدم نمی‌آید، من این‌ها را دوست دارم.» و اضافه کردم: «من همه این‌ها را دوست دارم این‌ها پیامبر من‌اند. امام من‌اند. آن آقا امام دوم من است، آن آقا امام اول من است.»

این‌ها را گفتم و شنیدم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شده‌ام. صبح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیده‌ام.

مادر بزرگم گفت: مادر! معلوم می‌شود که این سید، حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند، چاره‌ای نیست، این تقدیر توست.

عروسی ما در ماه مبارک رمضان بود و این مسأله چند دلیل داشت، اول این که امام مقید بودند که درس‌ها تعطیل باشد و دوم آن که من نزدیک تولد حضرت صاحب‌الزمان (عج) آن خواب را دیدم و به این دلیل خواستگاران اول ماه رمضان آمدند.<sup>۱</sup>

همسر حضرت امام

### وظیفه نخست زن

نظر امام در مورد اشتغال بانوان بسیار معتدل و جالب توجه است. ایشان اشتغال بانوان را نفی نمی‌فرمودند اما برای آن شرایطی قایل بودند. ایشان در

۱. همان، ص ۴۵.

عین حالی که با اشتغال زنان البته تحت شرایطی مخالف نبودند اما تربیت فرزند را بسیار مهم تر و اساسی تر از آن می دانستند.

سید محمد کاظم سجادی (مؤلف)

\*\*\*

امام درباره اشتغال زنان نظرشان این بود که اشکالی ندارد. البته تا حدی که به خانواده لطمه نخورد، زیرا زن را مربی جامعه می دانستند. ایشان زن را در تحکیم خانواده خیلی مؤثر می دانستند. حتی بر این اعتقاد بودند که زن می تواند مرد بد را هم اصلاح کند. اگر محیط خانواده محیط مناسبی باشد، خلاف در آن جایی نخواهد داشت. بچه ها صالح بار می آیند و جامعه نیز جامعه ای صالح خواهد شد. پس، از نظر ایشان زن هنگامی می تواند بیرون از خانه کار کند که به خانواده اش صدمه ای وارد نشود. گرچه پدر مسؤول شرعی فرزند است، نقش مادر را بسیار تعیین کننده می دانستند و به تربیت بچه ها خیلی اهمیت می دادند. گاهی که ما به شوخی می گفتیم که چرا زن باید همیشه در خانه بماند؟ می گفتند: «خانه را دست کم نگیرید. تربیت بچه ها کم نیست. اگر کسی بتواند یک نفر را تربیت کند، خدمت بزرگی به جامعه کرده است.» ایشان حتی بر این عقیده بودند که تربیت فرزندان از مرد بر نمی آید و تنها زن می تواند به درستی از عهده آن برآید. عاطفه در زن قوی تر است و قوام و دوام خانواده نیز براساس محبت و عاطفه است.<sup>۱</sup>

فاطمه طباطبایی (عروس حضرت امام)

من حق ندارم به ایشان امر کنم

من بارها شاهد بودم که مادرم وارد اتاق می شدند، کنار آقا می نشستند و حضرت امام نمی گفتند: «در را ببند.» اما خودشان بلند می شدند و در را

۱. همان، ص ۲۵۱.

می بستند. حتی وقتی بلند می شدند، به من هم نمی گفتند که در را ببندم. روزی به آقا گفتم: خانم که داخل اتاق می آیند، همان موقع به ایشان بگویید که در را ببندند. گفتند: «من حق ندارم به ایشان امر کنم.» حتی به صورت خواهش هم از ایشان چیزی نمی خواستند. اگر مادر ما قصد داشت به اتاق دیگری برود، به او نمی گفتند: «قرص مرا از آن اتاق بیاور.» یا اگر می خواستند به حمام بروند، می گفتند: «من لباس دارم؟» نمی گفتند: «لباس به من بدهید.» اصلاً دستور نمی دادند و هیچ کاری را به خانم واگذار نمی کردند.<sup>۱</sup>

زهره مصطفوی

### بهترین شیوه تربیتی

شیوه تربیتی حضرت امام آموزش غیرمستقیم بوده است بدین نحو که ایشان سعی می کردند تا جایی که امکان دارد و طرف مقابل متوجه می شود مستقیماً به او تذکر ندهند. که البته طبق نظر روانشناسان از بهترین شیوه های تربیتی می باشد.

سید محمد کاظم سجادی (مؤلف)

\*\*\*

حضرت امام علیه السلام به ما می گفتند: «باید نماز بخوانید.» خودشان از نیم ساعت مانده به ظهر وضو می گرفتند و مشغول نماز خواندن می شدند و ما هم داخل حیاط مشغول بازی کردن بودیم. یک مرتبه هم نیامدند صدا کنند که: «دخترها! بایستید برای نماز.»

ایشان تمام سال، اول اذان نماز می خواندند ولی یک بار هم به ما نگفتند که: «الان دست از کارتان بردارید، موقع اذان است، دست از بازی تان بردارید و بایستید برای نماز.» صبح هم کسی را از خواب بیدار نمی کردند و می گفتند:

۱. همان، ص ۱۷۴.

«خودتان اگر بیدار می شوید، بلند شوید نماز بخوانید. اگر بیدار نشدید مقید باشید که ظهر، قبل از نماز ظهر و عصرتان، نماز صبحتان را قضا بکنید.»<sup>۱</sup>

فریده مصطفوی

توجه به فقرا

یک شب فقیری برای عرض حاجت آمد. مسئول اداره بیرونی با او برخورد خوبی نکرد، حضرت امام که از دور با دقت مواظب بودند، اعتراض کردند و گفتند: «این چه طرز برخورد است؟» جواب داد: او دیروز آمده بود و روز قبل نیز آمده بود. امام فرمودند: «بگذارید بیاید. محتاج است، نیازمند است و حاجتش او را واداشت که این جا بیاید. یا باید حاجتش را برآورده کنیم و یا با یک بیانی او را راضی نماییم. نرنجانید مردم را.» ... در همین باره بارها، هم به بنده و هم به دیگر مسئولان به عنوان تذکر و رهنمود فرمودند: «هرکس می آید، لابد نیازی دارد و شاید راه باز شدن گره و مشککش در این جا پیدا شود. ما شاید آن مقدار امکانات نداشته باشیم که تمام نیاز افراد را برآورده کنیم، لیکن موظفیم که در طرز برخورد، به گونه ای باشیم که لااقل ناراحتی او برطرف شود.»

در این جا انسان به یاد گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام می افتد که می فرمود شما نمی توانید با مال مردم را راضی کنید، «فسعوهوم باخلاقکم». یعنی با اخلاقتان آنها را راضی کنید.<sup>۲</sup>

آیت الله سید جعفر کریمی

پرهیز از خرافات

در اوایل انقلاب، عده ای وسط کلاس های درس دانشگاه دیوار کشیده بودند. اتفاقاً این مسئله در کلاس خودم هم اتفاق افتاد. یادم می آید دیوار را در اتاقی

۱. همان، ص ۱۳۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۵۸.

کشیده بودند که اکثر کلاس هایمان در آن برگزار می شد. یک روز آمدیم و دیدیم که وسط آن را با تخته دیوار کرده اند. نمی دانم این مسئله را من به ایشان گفتم یا از طریق دیگری خبرش به ایشان رسید. اتفاقاً آقای خامنه ای هم هفته بعد درباره آن صحبت کردند. توصیه امام این بود که دیوار را بردارند و نگذارند خرافات و قیود خودمان با شرع درآمیخته شود. اگر این کار را کردیم، بعدها جدا کردن این دو از هم مشکل خواهد شد. درست این است که از دانشجو بخواهیم که حریم خود را بشناسد. پسر بداند چگونه در محیط بنشیند و دختر هم بداند. او نباید به این نگاه کند؛ این هم نباید به او نگاه کند. در حد شرع و به اندازه مجاز با هم صحبت کنند. نه این که بیاییم و وسط کلاس دیوار بکشیم. این بعدها با شرع آمیخته می شود و ما دیگر نخواهیم توانست خرافات و رسوم را از شرع جدا کنیم و این نکته خیلی مهمی بود. من خیلی موارد دیگر هم می بینم که هیچ ریشه شرعی ندارد. عرف و رسم بوده و بعد به عنوان شرع برایم جا افتاده است. توصیه امام به مسئولان هم این بود که سعی کنند در درجه اول، آن چه را شرع می گوید به مردم بگویند و بعد سلیقه و رسم خود و قانون کشور را.<sup>۱</sup>

دکتر فاطمه طباطبایی

اگر می خواهی به جهنم بروی!

امام در نجف که بودند چون خرج در نجف زیاد بود به آقای شیخ عبدالعلی قرهی فرموده بودند که ماهی سی دینار خرج منزل آقا مصطفی بکن. با آن وضعیتی که در نجف بود این سی دینار کفاف زندگی ایشان را نمی کرد و خیلی سخت بود. آقا مصطفی خدمت آیت الله حکیم رفتند و آقای حکیم هم اظهار لطف کردند و شش دینار ماهانه قرار شد به آقا مصطفی شهریه بدهند. مطلب که به امام رسید ایشان به آقای قرهی فرمودند: «از این ماه به مصطفی ماهی

۱. همان، ج ۱، ص ۲۵۷.

بیست و چهار دینار بدهید.» آقا مصطفی به امام عرض کرد آقا چرا این طور کردید؟ امام دست در جیبشان کرده و کلیدی را در آوردند و فرمودند: «این کلید صندوق، تو برو هر چقدر می خواهی بردار! من نمی خواهم به جهنم بروم تو اگر می خواهی به جهنم بروی، برو.»<sup>۱</sup>

حجت الاسلام تهرانی

#### امانت خدا

با وجود سن بالای امام، به دلیل این که ایشان از بدنشان طی سالیان عمر با برکتشان به عنوان «امانت خدا» خوب نگهداری کرده بودند؛ ما بسیاری از مسایل را که در افراد مشابه می توانستیم داشته باشیم، در امام سراغ نداشتیم. وضع عروقی عالی بود. وضع پوست بسیار خوب بود. وقتی پشت ایشان را ماساژ می دادیم و پودر می زدیم با این که در بسیاری اوقات ایشان به پشت خوابیده بودند، اما کوچک ترین آثار تألمی در پوست مشاهده نمی شد که معمولاً در این سن زود آشکار می شود، ریه ایشان هم به تناسب سنشان بسیار خوب کار می کرد.<sup>۲</sup>

دکتر ایرج فاضل

#### مثل همه مردم

سید مرتضی یکی از خدمتکاران منزل امام ... نقل کرده اند که طبق معمول از نانوائی جماران برای بیت امام نان می خریدم. نانوا که متوجه شد نان را برای امام می خواهم، آن را با خشخاش پخت و خیلی سفارشی به من داد. وقتی نان را خدمت امام بردم، ایشان با دقت خاص که داشتند نگاهی به نان کرده و فرمودند: «نانوا برای همه مردم نان این جوری تهیه می کند؟» عرض کردم:

۱. برداشت هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۱۶۸.

خیر، نان سفارشی است. فرمودند: «نخیر، برگردانید. مثل همه مردم و از همان نان هایی که به همه مردم می فروشد بخرید.»<sup>۱</sup>

عیسی جعفری

#### تو هم مانند دیگران

حضرت امام بسیار مراقب بودند تا مبادا کسی از موقعیت ایشان در جهت منافع شخصی سوءاستفاده کند و کراراً درباره این قضیه به فرزندان و اطرافیان خود توصیه های لازم را می نمودند.

\*\*\*

بعد از پیروزی انقلاب، در روزهای اولی که امام به قم آمدند، اکثر روزها جمعیت زیادی برای دیدار ایشان به قم می آمدند. مسافرخانه ها مملو از جمعیت بود چلوکبابی ها شلوغ و صف های نانوائی ها طولانی بود. در شهر قم جمعیت موج می زد. پیرمرد لاغراندازی بود که در منزل امام خدمت می کرد و او را بابا صدا می کردند. یک روز امام به او فرمودند: «شنیده ام وقتی تو می روی در صف نان بایستی، می گویند ایشان خدمتکار آقااست و تو را جلو می برند و هر چند تا نان که بخواهی، بی نوبت به تو می دهند. این کار را نکن. این خوب نیست که از این خانه کسی برود و بدون این که نوبت را رعایت کند، خرید کند تو هم مانند دیگران در صف بایستی، مبادا امتیازی برای تو باشد!»<sup>۲</sup>

حجت الاسلام حسن ثقفی (برادر همسر امام)

#### نهایت دقت

وقتی که امام به مسجد تشریف می آوردند چون قبلاً طلاب و مردم می آمدند اجتماع می کردند و کفش هایشان را جلوی ایوان مسجد بیرون می آوردند، امام

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۱.

وقتی که وارد مسجد می‌شدند یک نگاهی می‌کردند سرتاسر جلوی ایوان، اگر جایی خالی بود تشریف می‌بردند همان‌جا کفش‌ها را بیرون می‌آوردند ولی اگر جا نبود، ایشان پشت این کفش‌هایی که جمع شده بود کفش‌شان را بیرون می‌آوردند بعد با سر انگشت مبارکشان وسط آن کفش‌ها، پایشان را روی زمین می‌گذاشتند و داخل ایوان می‌آمدند برای این‌که پایشان روی کفش‌های مردم قرار نگیرد و تصرف در مال غیر بدون اجازه صاحبش نباشد و این، نهایت دقت امام را می‌رساند.<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام احمد رحمت

### مستأجر نمونه

از اجاره‌نشینی حضرت امام در جماران، ماجرای را به خاطر دارم که نشان دهنده تقید شدید امام به رعایت موازین و احکام شرعی، به‌ویژه در مورد حقوق مردم است. این ماجرا الگویی از یک مستأجر خوب را نشان می‌دهد. صاحبخانه امام، از مقلدان و دلباختگان حضرت امام بود و سکونت امام را در خانه خود، بزرگ‌ترین افتخار زندگی می‌دانست. اما حضرت امام به احکام شرعی مربوط به مستأجر چنان مقید بودند که گویی هیچ‌گونه علاقه‌ای میان مالک و مستأجر وجود ندارد.

برای فیلم‌برداری از برخی ملاقات‌های رسمی یا برنامه‌هایی نظیر پیام نوروزی در اتاق حضرت امام ضروری بود که نور کافی و متناسب تأمین شود. از این‌رو، می‌بایست سه نقطه از گچ سقف اتاق، به مساحت ۵×۵ سانتیمتر مربع تراشیده می‌شد تا نورافکن‌ها به تیرآهن‌های سقف جوش داده شوند. صبح، هنگامی که طبق معمول خدمت امام مشرف شدیم، ایشان قبل از هر چیز، با لحنی تند و قیافه‌ای ناراحت و مضطرب فرمودند:

«این چیست؟ چرا این کار را کرده‌اند؟»

۱. همان، ج ۲، ص ۳۸۶.

به عرض رسید برای تأمین نور فیلم‌برداری است. امام بعد از لحظه‌ای تأمل و سکوت تلخ ادامه دادند:

«چرا بدون اجازه صاحبخانه این تصرفات را می‌کنند؟»

برخورد تند امام باعث شد که کار نصب دوربین‌ها منتفی و جای نصب آن‌ها بر روی سقف تعمیر شود. هنگامی که از خدمتشان مرخص شدیم، جناب آقای صانعی با توجه به تجربه ده‌ها سال همراهی با امام، به من گفت: «من در طول عمرم، کمتر چنین ناراحتی و تکدر خاطری را در امام دیده‌ام.»<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام محمد حسن رحیمیان

### اختلاط محرم و نامحرم

حضرت امام معتقد بودند که پوشش زن نباید مفسده‌انگیز باشد و نباید برجستگی‌های بدن را نمایان کند. رنگ لباس هم باید سنگین باشد. به این معنی که مثلاً قرمز تند ممکن است مفسده‌ای داشته باشد. بیرون بودن گردی صورت اشکال ندارد، منتها نباید آرایش شده باشد. درباره کار کردن خانم‌ها، امام می‌گفتند تا جایی که ممکن است، نباید با نامحرم صحبت کنند. این را که خانمی بگوید که من تمام موازین را رعایت کرده‌ام و عفیهم، پس مسئله‌ای نیست اگر با نامحرم صحبت کنم، قبول نداشتند. چون ضرورتی برای صحبت بی‌مورد نمی‌دیدند. در خانه خودشان هم وقتی یکی از نوه‌هایشان مکلف می‌شد، دیگر با ما در یک اتاق نمی‌نشست ... جالب این‌جاست که وقتی ما نزدشان بودیم به آنان می‌گفتند که بیرون بروند، نه به ما. یا اگر من نزد ایشان بودم و نوه مکلف شده‌شان، که مثل پسر خود من است، می‌خواست وارد اتاق شود، می‌گفتند کسی این‌جاست. از یک طرف، به حق، این سخت‌گیری‌ها را از ایشان می‌دیدم و از طرف دیگر، وقتی نزدشان

۱. پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۴۱.



می‌رفتم و می‌گفتم که در دانشگاه با استاد صحبت کردم و مسئله‌ای را از او پرسیدم و جواب گرفتم، نمی‌گفتند که چرا با او حرف زدی، چون احساس می‌کردند که ضرورت علمی مطرح بوده است.<sup>۱</sup>

فاطمه طباطبایی (عروس حضرت امام)

### اسلام دین راحتی است

امام دربارهٔ حجاب دختر می‌فرمودند: «تا تکلیف نشده، حجاب لازم نیست... ولی وقتی تکلیف شد، دیگر نگویند عیب ندارد... [چراکه] این را به بچه تلقین کرده‌اید که راجع به مسایل دینی سخت نباشد. باید به بچه فهماند که بعد از سن تکلیف، پسرعمو و پسرخاله نامحرم هستند و باید حجاب داشته باشد. سلیقه‌های مختلف پدر و مادر، مسایل شرع را تغییر می‌دهد یا از اصل برمی‌گرداند و برای بچه، کار را مشکل می‌کند. نباید مسایل شرع را برای بچه مشکل کرد. اسلام دین راحتی است. دین سختی نیست.»<sup>۲</sup>

دکتر فاطمه طباطبایی

### تشخیص تکلیف، مهم است

به یاد ندارم که حضرت امام در مورد کارهای شخصی‌شان استخاره کرده باشند، به خاطر دارم روزی رفقای نجف از ایشان درخواست کردند که درس اصول را شروع فرمایند، ایشان موافقت نمی‌فرمودند، یکی از رفقا عرض کرد، آقا استخاره بفرمایید، اگر خوب آمد درس را شروع کنید، ایشان در جواب فرمودند: «استخاره چیست؟ من باید حال خودم را ملاحظه کنم که می‌توانم بپذیرم یا نه.» و بالاخره نپذیرفتند.<sup>۳</sup>

آیت‌الله محمد حسن قدیری

۱. همان، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۹۰.

۳. پرتویی از خورشید، ص ۲۲.

### بیت‌المال و مرگ فرزندان

حاج احمد آقا می‌فرمود در شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، والده‌شان ده، پانزده روز خانهٔ فرزندش که شهید شده بود، بودند و تلفنی که در منزل آن مرحوم بود تلفنی نبود که صفر آن آزاد باشد، والده (خانم امام) که بچه‌اش شهید شده است گفت یک تلفن هم نیست من با بچه‌هایم در ایران تماس بگیرم. امام به او فرمودند: «خانم، شهادت و مرگ مصطفی یک چیزی است استفاده از بیت‌المال یک چیز دیگر. این از بیت‌المال مسلمین است. من شرعاً نمی‌توانم اجازه بدهم شما از تلفنی که بیت‌المال مسلمین است، هر روز تماس بگیری با بچه‌هایت. این جداست و آن هم جداست.»<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام آشتیانی

### تعطیلی غیر منتظره

زمستان سال ۶۲ امام دو هفته ملاقات‌هایشان را قطع کردند. من، تلفنی از جناب آقای رسولی سؤال کردم، که چی شد که امام مجدداً ملاقاتشان قطع شد؟ فرمودند از روزی که امام شنیدند در غرب کشور کمبود نفت وجود دارد - چون آن سال زمستان سرد بود - دستور دادند بخاری‌های جماران را خاموش کنند لذا امام به شدت سرما خوردند.<sup>۲</sup>

علی محمد بشارتی

### همه در کنار هم هستیم

یک روز بعدازظهر حدود هفت الی هشت موشک به اطراف جماران اصابت کرد. خدمت امام رفتم و عرض کردم: اگر موشکی به نزدیکی‌های این‌جا (جماران) برخورد و سقف این‌جا پایین بیاید و شما یک طوری بشوید چه؟ امام در پاسخ گفتند: «والله قسم، من بین خودم و آن سپاهی که در سه راه بیت

۱. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۳۸۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۳۰.

است هیچ امتیاز و فرقی قایل نیستیم.» من گفتم: ما که می‌دانیم شما این‌گونه هستید، اما برای مردم فرق می‌کند. امام فرمودند: «نه، مردم باید بدانند اگر من در یک جایی بروم که بمب، پاسداران اطراف منزل مرا بکشد و مرا نکشد، من دیگر به درد رهبری این مردم نخواهم خورد. من زمانی می‌توانم به مردم خدمت کنم که زندگی‌ام مثل زندگی مردم باشد. اگر مردم یا این پاسداران که در این محل هستند یک طوریشان بشود، بگذارید به من هم بشود تا مردم بفهمند همه در کنار هم هستیم.» گفتم: پس تا کی می‌خواهید این‌جا بنشینید؟ به پیشانی مبارکشان اشاره کردند و فرمودند: «تا زمانی که (ترکش) موشک به این‌جا بخورد.»<sup>۱</sup>

سید احمد خمینی (ره)

#### برای من مرغ بیاورید

شبی که نیروهای کمیته استقبال از امام، چند تن از وابستگان و سرسپردگان رژیم ستمشاهی را دستگیر و به پشت مجلس سابق (بهارستان) منتقل کردند، امام بزرگوارمان و دیگران از همان غذاهایی که طبخ می‌شد، مانند عدس پلو یا آبگوشت، تناول می‌کردند. ما از همان غذاها برای بازداشت شدگان بردیم. یکی از آنان به من گفت: من از این غذاها نخورده‌ام، برای من مرغ بیاورید. این مطلب را به رهبر عظیم‌الشان انقلاب گفتیم. امام هم فرمودند: «هرچه دوست دارند، نزدشان ببرید.»

شب بچه‌ها مجبور شدند از بیرون زرشک پلو با مرغ تهیه کنند.<sup>۲</sup>

روح‌الله مهدوی

۱. همان، ص ۱۱۲.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۱۳۱.

#### کرامات امام

شیخ مازندرانی، پیری بود که بی‌دلیل به امام بدبین بود. حتی به بعضی‌ها می‌گفت که به درس امام نروند. این مسئله چند سالی طول کشید. هر روز ساعت ده و ربع، امام برای درس می‌رفتند. چون بعضی وقت‌ها بدون این که به من خبر بدهند حرکت می‌کردند، من با عجله بیرون می‌رفتم که مبادا ایشان تنها بروند. روزی با عجله از خانه بیرون آمدم، دیدم این پیرمرد شیخ، در بیرونی (منزل امام) را می‌بوسد. بعد هم خم شد، عتبه را بوسید. من که از اعمال قبلی او ناراحت بودم، گفتم: «عجب!»

برگشت. رو به من کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»

گفتم: «مگر چه شده است؟» گفت: «به درس می‌روید؟ آقا مسجد می‌آیند؟» گفتم: «بلی.» گفت: «من هم می‌آیم مسجد.»

قبلاً او به مسجد نمی‌آمد و نمی‌گذاشت بچه‌اش دست امام را ببوسد. همین که این حرف را زد، در باز شد و آقا از منزل بیرون آمدند. او خجالت کشید و از کوچه دیگر رفت. من همراه آقا به مسجد رفتم. (پیرمرد) آمد و کنار من نشست و گفت: «تو که می‌دانی همنشین بد به من اثر کرده بود. از بس زیاد مغرضانه شنیده بودم که آقا روزنامه می‌خوانند و...»

سپس اضافه کرد: یک شب خواب دیدم در حرم حضرت امیر علیه السلام هستم و عده‌ای دور هم نشسته‌اند. سن هر کدام با سن یکی از امام‌ها تطبیق می‌کرد. دوازدهمی را می‌گفتند حضرت مهدی (عج) است. از قیافه‌شان نور می‌بارید. خیلی زیبا و ملکوتی بودند و در آخر صف نشسته بودند. بعد، علمای اسلام، یکی یکی آمدند. همه آنان از مقبره مقدس اردبیلی بیرون می‌آمدند. نگاه کردم تا ببینم آیا کسی از ایشان را می‌شناسم... یک وقت دیدم آقای خمینی از گوشه ایوان وارد شدند... آن دوازدهمی تا چشمشان به ایشان افتاد،

بلند شدند. یک مرتبه دیدم همه بلند شدند. بعد یازده نفرشان نشستند و دوازدهمی ایستادند و گفتند: «روح‌الله!»

آقای خمینی عبايشان را جمع کردند و گفتند: «بله آقا!» ایشان فرمودند: «بیا جلو.» آقا جلو رفتند. وقتی خدمت امام زمان (عج) رسیدند، امام زمان (عج) چیزهایی گفتند و آقای خمینی در جواب گفتند: «چشم ... انجام دادم ... انجام می‌دهم ... ان شاء الله.» درست یک ربع ساعت، حضرت در گوش روح‌الله چیزهایی می‌گفتند. وقتی مطلب تمام شد و حضرت رفتند که بنشینند، آقای خمینی دستی تکان دادند و آن یازده نفر تعظیم کردند و ایشان بی‌آنکه پشتشان را بکنند عقب، عقب برگشتند و به حرم نرفتند. من پرسیدم که چرا ایشان به حرم نرفتند. گفتند: حضرت امیر علیه السلام، این‌جا نشسته‌اند، برای چه به حرم بروند ... من از خواب بیدار شدم. شروع کردم به گریه کردن. ساعت را نگاه کردم، دیدم یک ساعت به اذان صبح مانده. با خودم گفتم من در حق ایشان جفا کرده‌ام. خدا از سر تقصیرم درگذرد. من از حالا به ایشان ایمان آوردم. ولی هنوز ناراحتم. اولین کاری که کردم، همان بود که دیدی. در مقابل نظر هیچ‌کس نبود. فقط تو می‌دانی و من. من باید این عتبه را ببوسم. من قول داده‌ام که فضایل ایشان را منتشر کنم. باید انتشارشان بدهم.

بعد گفت: «این قضیه من بود. یک خواهش از تو دارم. بینی و بین‌الله اگر می‌توانی به امام بگو که از من بگذرد.» گفتم: «می‌توانم. همین الان انجام می‌دهم.» از مسجد که بیرون آمدیم، به آقا گفتم که قصه کذا و کذاست و حالا از شما خواهش دارد که از او بگذرید. آقا گفتند:

«من از ایشان گذشتم. من بخشیدم. هرچه بود، بخشیدم.»  
بعد از رفتن امام، او دوان دوان آمد. گریه می‌کرد. از من پرسید: «چه شد؟» گفتم: «آقا گفتند که من هرچه بود بخشیدم.»

به سجده افتاد. از آن به بعد، هر روز خدمت امام می‌آمد و آقای خمینی هم نظر خاصی به او پیدا کردند و این‌طور شد که او هم دنیا و هم آخرت را به دست آورد.<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام محی‌الدین فرقانی

نامه به دانش‌آموزان سرخ‌پوست آمریکا

از سوی دانش‌آموزان سرخ‌پوست دبیرستان مرکزی اسپرینگ دال، در ایالت آرکانزاس آمریکا، نامه‌ای به حضور امام خمینی علیه السلام رسید. دانش‌آموزان با ارسال یک جفت جوراب به عنوان هدیه از امام خواستند تا یک وسیله شخصی خود را هر چند یک جوراب کهنه باشد به عنوان یادبود برای آنان ارسال کند. امام همراه جواب نامه، یک جلد کتاب برای آنان فرستادند که نشان می‌داد تعالی و ترقی انسان در مطالعه کتاب است نه در نگهداری یک لباس کهنه، اما پاسخ امام:

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزندان عزیز خوب دبیرستان اسپرینگ دال ایالت آرکانزاس آمریکا! نامه محبت‌آمیز و هدیه ارزشمند شما عزیزان را دریافت نمودم. من می‌دانم که سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان در فشار و زحمت هستند. در تعلیمات اسلام فرقی بین سفید و سرخ و سیاه نیست. آن‌چه انسان‌ها را از یکدیگر امتیاز می‌دهد، تقوا و اخلاق نیک و اعمال نیک است. از خداوند بزرگ می‌خواهم شما فرزندان عزیز را موفق کند و به راه راست هدایت فرماید. یک جزوه از کلمات نصیحت‌آموز پیغمبر بزرگ اسلام را که برای کودکان ایران هدیه داده‌اند، برای شما عزیزان می‌فرستم، و به شما دعای خیر می‌کنم. امید است در ارزش‌های انسانی موفق باشید.<sup>۲</sup>

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

۱. همان، ص ۲۵.

۲. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۲۲۴.

## شاخه‌های گل

شب تولد حضرت مسیح علیه السلام حضرت امام، دستور دادند که هدایای آورده شده از طرف برادران ایرانی را بین اهالی نوفل لوشاتو تقسیم کنیم. این هدایا عمدتاً شامل گز، آجیل و یا شیرینی بودند. آن شب، من و دیگر برادران، هدایا را در میان مردم نوفل لوشاتو تقسیم کردیم و در کنار هر هدیه یک شاخه گل نیز قرار دادیم. برای آن عده از اهالی که هدایا را از من گرفتند، چنین عملی بسیار عجیب بود. زیرا در غرب، محبت و عاطفه‌های انسانی این چنینی مدت‌هاست که رخت پر بسته و حتی پدران با فرزندان خود نیز چنین حالتی ندارند. برای آنان بسیار جالب بود که در شب میلاد مسیح، یک رهبر ایرانی که متمسک به اسلام است، تا این حد به آنان نزدیک باشد و ابراز محبت کند.

به یاد دارم وقتی زنگ یکی از خانه‌هایی را که برای دادن هدیه به آن جا رفته بودم، زدم، خانمی در را باز کرد. پس از آن که من هدیه امام را به او دادم، چنان هیجان‌زده شد که قطرات اشک بی اختیار از چشمانش جاری شد.

این برخوردها و رفتار امام، بر روی اهالی بسیار اثر گذاشته بود. [و آن‌ها دانستند که اسلام برای ادیان الهی احترام قایل است و تبلیغات امپریالیزم بعد از انقلاب مبنی بر این که اقلیت‌های مذهبی در ایران مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند، قبلاً توسط امام خنثی شده بود.] روزی یکی از آنان تقاضای ملاقات با امام را کرد. گفت که نمایندگان محل طالب ملاقات با امام‌اند. امام نیز بی‌درنگ این وقت را تعیین کردند. روز بعد، ده، پانزده نفر از اهالی محل با شاخه‌های گل به دیدن امام آمدند. حضرت امام به مترجم فرمودند: «احوال آنان را بپرسید و ببینید که آیا نیاز و یا کار خاصی دارند.» نمایندگان در پاسخ گفتند: نه، ما هیچ کاری نداریم. فقط آمده‌ایم که خدمت امام برسیم و ایشان را از نزدیک ببینیم و این شاخه‌های گل را نیز به عنوان هدیه آورده‌ایم. امام با

تبسم شاخه‌های گل را یک به یک از دست آنان گرفتند و در میان تنگی که در کنارشان بود، قرار دادند. آنان هم خیلی خوشحال از حضور امام رفتند.<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام محتشمی

## برکت خانه ما

«وقتی تو به محله ما آمدی برکت به خانه ما آمد. من روزهای آخر عمر را سپری می‌کنم. جورابی، دستمالی، چیزی برایم بفرست که در تابوتم بگذارند.»<sup>۲</sup>

پیرزنی مسیحی از نوفل لوشاتو

## هدف شرط است

شبی شورای عالی دفاع و سران سه قوه در منزل حاج احمد آقا جلسه داشتند. حدود ساعت ۹ شب بود که امام وارد جلسه شدند. همه به احترام ایشان بلند شدند. تلویزیون روشن بود و داشت موسیقی پخش می‌کرد. همان وقت آقای موسوی اردبیلی از امام پرسید: آقا شما در **تحریر الوسیله**، موسیقی را حرام کرده بودید، چه شد که در این زمان حلال شد؟ امام فرمودند: «همین برنامه را که الان تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌کند اگر شما از سایر رسانه‌های کشورهای دیگری که یا مسلمان نیستند و یا اسماً مسلمان هستند گوش کنید حرام است زیرا آن‌ها نیتشان این است که افراد را به فساد بکشانند ولی جمهوری اسلامی می‌خواهد فکرها را از خمودگی برطرف کند. لذا هدف شرط است.»<sup>۳</sup>

سید رحیم میریان

۱. پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۹۴.  
۲. خمینی روح‌الله، ص ۳۵.  
۳. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۲۹۹.

باید این القاب برداشته شود

وقتی [کتاب] **تحریر الوسیله** در نجف اشرف چاپ شد، مطابق رسوم نجف، پشت جلد، لقب‌هایی از قبیل «آیت‌الله العظمی» و «زعیم الحوزات العلمیه» و... نوشته شده بود. این کار تازه‌ای نبود و کسی هم در این کار تقصیری نداشت. متصدیان کار و چاپخانه همان طور که برای دیگر مراجع عمل می‌کردند، در مورد این کتاب نیز عمل کردند. وقتی حضرت امام متوجه شدند... با کمال قاطعیت از توزیع کتاب جلوگیری کردند و دستور دادند که لقب‌ها برداشته شود. بالاخره دست‌اندرکاران مجبور شدند کاری کنند که هیچ‌کدام از آن‌ها قابل خواندن نباشد.<sup>۱</sup>

آیت‌الله قدیری

#### مسائل عاطفی

اختلافات داخلی، در ایجاد دردهای قلبی امام بسیار مؤثر بود. درگیری‌های مرحوم شهید رجایی با بنی‌صدر، تأثیر عمیقی در روحیه حضرت امام عزیز داشت. جنگ تحمیلی و بمباران شهرها و فرودگاه‌ها توسط عراقی‌ها، به ظاهر تأثیری روی فشار خون و ضربان قلب و کم‌خونی عضله قلب امام نداشت، زیرا حضرت امام خود را برای مبارزه تا سرحد شهادت آماده کرده بودند، در حادثه بمب‌گذاری حزب جمهوری اسلامی ایران، با آن‌که مردان شایسته و بزرگی چون بهشتی را از دست دادند، ناراحتی قلبی پیدا نکردند.

در این مدت طولانی، دریافتم وقتی اختلافات داخلی مثل درگیری‌های محلی بین فرماندار و امام جمعه یک شهر به وجود می‌آمد، دردهای قلبی امام شدیدتر می‌شد. دردهای قلبی حضرت امام، ارتباط نزدیک با مسائل عاطفی داشت.

۱. یا به پای آفتاب، ج ۵، ص ۱۴۳.

یک روز ساعت ۸ صبح شنبه خدمت حضرت امام رسیدم. حالشان کاملاً خوب بود. یک ساعت بعد، به من اطلاع دادند که فوراً به جماران برگردم. خدمت حضرت امام رسیدم. دیدم از درد قفسه سینه شکایت می‌کنند. مثل همیشه پرسیدم چه علتی باعث درد قلبی شده است؟ دریافتم که خانم تهی‌دست و شهید داده، ژاکتی را برای حضرت امام بافته و همراه نامه‌ای تقدیم ایشان کرده است. حضرت امام با خواندن نامه آن خانم و شرح زندگی او و شهیدانی که در راه انقلاب داده، درد قلبش شدت یافته است. از این موارد فراوان بود ولی ما نه می‌توانستیم امام را از مردم جدا کنیم، و نه مردم را از امام.

سقوط هواپیمای مسافربری توسط آمریکا در آب‌های خلیج فارس، ضربه بزرگی به قلب و روح لطیف حضرت امام زد و ناراحتی شدیدی در ایشان ایجاد کرد.<sup>۱</sup>

دکتر حسن عارفی (پزشک امام)

#### الگوی مسؤلان نظام

«جناب آقای نخست‌وزیر لازم است به جمیع وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی اخطار نمایید کسانی که از منسوبین و یا اقربای این‌جانب هستند و برای توصیه اشخاص و یا نصب و عزل اشخاص به مراکز مربوطه مراجعه می‌کنند، به هیچ وجه به آنان ترتیب اثر ندهند. منسوبین و نزدیکان مطلقاً حق دخالت در این‌گونه امور را ندارند. والسلام.»<sup>۲</sup>

روح‌الله الموسوی الخمینی

۱. همان، ج ۶، ص ۲۷۹.

۲. صحیفه امام، ج ۶، ص ۳۶۵.

## نهایت ذکاوت

امام هرگز هیچ یک از مقامات را در جای خلوت به حضور نمی پذیرفتند. ایشان در این موقع می فرمودند: «ما جای خلوتی نداریم.» این مطلب بدان جهت بود که آنان نتوانند با توجه به این که ملاقاتشان با امام خصوصی بوده است مطالبی را برخلاف اظهار کنند و چند نفر شاهد صحبت های آنان با امام باشند.<sup>۱</sup>

حجت الاسلام سید حسین عادلی

## این دلیل کافی نیست

روحانی برجسته یکی از شهرهایی که مردم آن هم شیعه بودند و هم سنی، نامه ای خدمت امام فرستاده بود که در آن درخواست کمک برای ساختن مدرسه علمیه کرده بود و متذکر شده بود که در این شهر اهل سنت نیز حوزه دارند، تذکر این نکته نشان می داد که در آن شهر نه چندان بزرگ، مدرسه علمیه فی نفسه ضرورتی ندارد و انگیزه ساختن مدرسه علمیه این بود که برادران اهل سنت مدرسه علمیه دارند، او گمان کرده بود که تذکر این نکته باعث و مشوق موافقت قطعی حضرت امام برای ساختن مدرسه علمیه می شود؛ ولی وقتی که نامه به عرض معظم له رسید، با لحنی قاطع فرمودند: «نباید حالت مقابله با آن ها باشد! این دلیل کافی نیست که چون آن ها دارند پس ما هم باید داشته باشیم، نه خیر» حضرت امام با این برخورد... مشخص فرمودند کاری که حالت مقابله با آن ها [دیگر مذاهب اسلامی] را به خود بگیرد، نباید انجام داد.<sup>۲</sup>

حجت الاسلام محمد حسن رحیمیان

۱. برداشت هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲. پرتویی از خورشید، ص ۲۳.

## توصیه به اتحاد

یکی از عوامل عمده شکست و یا عقب ماندگی مسلمانان در طول تاریخ اسلام تفرقه بین مذاهب مختلف اسلامی است. حضرت امام با درایت و تیزبینی خود همیشه سعی در از بین بردن شکاف تفرقه و ایجاد استحکام لازم در صفوف مسلمین و توصیه به اتحاد آنان داشتند و مثلاً به حجاج ایرانی که در مکه معظمه به امام سنی اقتدا می کردند و یا بسیاری از شرایط نماز را مطابق با دیدگاه شیعه رعایت نمی کردند، می فرمودند: «اعاده نماز لازم نیست.» و همین طور در سایر مکان هایی که امام جماعت از اهل تسنن بود.

سید محمد کاظم سجادی (مؤلف)

\*\*\*

در بصره وارد مسجدی شدیم که متعلق به برادران اهل تسنن بود. بعد از این که حضرت امام وضو گرفتند، فرمودند: «اگر این جا ماندیم، باید نماز را با امام جماعت این مسجد بخوانیم.»<sup>۱</sup>

حجت الاسلام سید محمد سجادی اصفهانی

## می خواهم به وظیفه عمل کنم

یکی دیگر از ویژگی های حضرت امام این بود که اگر تشخیص می دادند که با اجرای کاری و برنامه ای به مقصد و قرب الهی می رسند ملاحظه خشنودی مردم و یا ناخشنودی آنان را نمی کردند، و ملامت ملامتگران تردیدی در اراده الهی ایشان ایجاد نمی کرد، در اوایل مبارزات که اعلامیه های متعدد، متعاقباً از ایشان صادر می شد، یکی از علمای تهران توسط بنده، پیامی برای حضرت امام به قم فرستاد به این مضمون که: چون حضرت عالی در عداد مراجع و صاحبان رساله هستید، زینده شما نیست این اندازه اعلامیه بدهید، قدری آن ها

۱. پا به پای آفتاب، ج ۴، ص ۲۲۴.

را کم کنید. بنده پیام را به ایشان تقدیم کردم. ایشان فرمودند: «سلام مرا به ایشان برسانید، بگویید من نمی‌خواهم مرجع شوم، می‌خواهم به وظیفه عمل کنم.»<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام مرتضی‌تهرانی

#### دید مثبت

امام در کل با جریانات با دید مثبت نگاه می‌کردند. یعنی حمل بر صحت داشتند. یک سعه‌صدری داشتند بعضی‌ها می‌آمدند و مثلاً می‌گفتند برخی چادری‌ها بدحجاب شده‌اند. ایشان می‌گفتند: «چرا نگوییم که بی‌حجاب‌ها حالا این شکل (باحجاب) شده‌اند.» ولی واقعیتش این است که چون بدحجابی یک خلاف شرع است، امام نسبت به آن نمی‌توانستند بی‌اعتنا باشند.<sup>۲</sup>

فاطمه طباطبایی

#### مستحبات

حضرت امام همیشه می‌فرمودند:

«سعی کنید مستحبات را به دور از چشم مردم و در خلوت انجام دهید تا مبادا خدای نکرده ریایی در آن داخل شود.»<sup>۳</sup>

فریده مصطفوی

#### کارتون هم می‌بینند

امام، پیرمردی هشتاد ساله، با آن همه گرفتاری و آن همه کار، تمام روزنامه‌ها را مطالعه می‌کردند و اگر روزنامه‌ها دیر می‌رسید، فوراً زنگ می‌زدند که: «این روزنامه‌ها کجاست؟ چرا نیاورده‌اید؟»

۱. پرتویی از خورشید، ص ۲۱.

۲. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۵۷.

به رادیوهای بیگانه گوش می‌دادند. آن همه بولتن ارتش، سپاه، کمیته و امثال آن را مطالعه می‌کردند، برنامه‌های تلویزیون را نیز نگاه می‌کردند. حتی بعضی اوقات می‌گفتند که امام، کارتون هم می‌بینند. خود من هم یک بار به چشم خود دیدم که امام دارند کارتون می‌بینند. البته هدف ایشان کنترل و زیرنظر داشتن برنامه‌های تلویزیون به صورت مستقیم بود.

گزارش‌هایی را نیز که از هر ارگانی می‌آمد، چه من و چه آقای رسولی، خدمتشان می‌بردیم، همه را می‌دیدند. یادم نمی‌رود که مثلاً اگر یکی از علما فوت می‌شد و هیچ‌کس خبردار نمی‌شد، حضرت امام بلافاصله به من زنگ می‌زدند یا روی کاغذ می‌نوشتند و می‌گفتند: «این را بده به آقای رسولی و آقای توسلی که بروند ختم این عالم که فوت کرده است.»<sup>۱</sup>

سید رحیم میریان

#### ریحان

(امام) شب‌ها اغلب حاضری می‌خوردند. مثلاً نان و پنیر با ریحان یا با خربزه و یا خیار. یک روز در ایام عید، مقداری ریحان تازه برای امام از اصفهان آوردم و بعد به برادرم گفتم: «تا ریحان تهران برسد، هفته‌ای یک بار توسط کسی که به تهران می‌آید، از آن برای من بفرست.» ایشان هم می‌فرستاد و امام مصرف می‌کردند. یک شب که برای امام شام بردند، ریحان تمام شده بود. امام به خدمتکار منزل گفتند: «ریحان ندارید؟» او گفته بود: نه، تمام شده است. امام فرمودند: «به میریان بگو بخرد.» او هم به من گفت. گفتم: «فردا ریحان از اصفهان می‌رسد.» او هم رفت، عین حرف مرا به امام گفت. ایشان که متوجه شدند ریحان از اصفهان می‌آید و مال تهران نیست، به او گفته بودند:

۱. همان، ج ۳، ص ۱۳۲.

«برو به میریان بگو اگر دیگر ریحان بیاوری نمی خورم. من فکر می کردم که در همه مغازه ها هست و همه می خورند؛ پس بگو از اصفهان می آورند. بگو دیگر نیاورد.»<sup>۱</sup>

سید رحیم میریان

یک وقت ما می بریم یک وقت آنها

شبی که خرمشهر مورد هجوم قوای بعثی واقع شده بود، برای حقیر و دیگر عزیزان که در جریان لحظه به لحظه حملات بودند فراموش شدنی نیست ... زمان با سنگینی می گذشت، به جایی رسید که خبر از دست رفتن خرمشهر به مثابه آخرین پتک، بر سر همه ما فرود آمد. دوستان، این جانب را مأمور رساندن این خبر شوم به امام کردند.

بغض گلویم را می فشرد و بیم آن را داشتم که با آن همه ناراحتی نتوانم کلمات را درست ادا کنم. بالاخره به ناچار به اندرون رفتم. به محض رسیدن به اتاق، سرها با ناراحتی برای پرسش به طرفم برگشت: چه خبر شده است؟ خدا می داند کمتر زمانی به آن حالت دچار شده بودم. با سختی پاسخ دادم: هیچ. امام بزرگوار که متوجه وضع آشفته حقیر شده بودند، سؤال دیگری نفرمودند. در نزدیکی ایشان نشستیم و به تلویزیون نگاه می کردم. پس از سه یا چهار دقیقه مرا مورد خطاب قرار داده پرسیدند: «تازه چی؟» با نهایت ناراحتی همراه با بغض جواب دادم: خرمشهر را گرفتند!

ایشان یک مرتبه با لحنی عتاب آلود فرمودند: «جنگ است؛ یک وقت ما می بریم یک وقت آن ها.»

نمی دانم این چند جمله کوتاه چگونه در من اثر گذاشت. در حقیقت مانند ضرب المثل معروف، سطل آبی سرد بر سرم ریختند، چنان از ناراحتی بیرون آمدم، گویی اصلاً جنگی واقع نشده بود.<sup>۲</sup>

محمود بروجردی

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. برداشت هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۲۸۶.

شما نزدیک من نشوید

یک روز یکی از خبرنگاران خارجی به من گفت ما از رابطه امام با خانم ها چون عکس یا فیلمی نداریم (چون امام برای سوءاستفاده های احتمالی اجازه نمی دادند وقتی خانمی نزدیک ایشان است عکس یا فیلمی برداشته شود) خوب است وقتی امام از چادر خارج می شوند شما به عنوان این که می خواهید سؤالی از ایشان بکنید دنبالشان حرکت کنید تا ما بتوانیم فیلم تهیه کنیم و با کمک این فیلم ثابت کنیم که در این جا وضع خانم ها چطور است و امام با خانم ها برخلاف تبلیغات غرب مخالفتی ندارند! تا امام از چادر بیرون آمدند و من نزدیک رفتم سؤالی از ایشان بکنم، با دستشان اشاره ای کردند که نزدیک من نشوید و از کنار من حرکت کنید، بعد که وارد اتاق شدم، با مهربانی فرمودند: «این سؤالی را که در راه از من کردید کسی به شما یاد داده بود؟» گفتم بله. فرمودند: «باید اول به من می گفتید تا من راهنمایی تان می کردم. چون ممکن است این ها آدم های مغرضی باشند و بخواهند بعدها مشکل ایجاد کنند.» حدس امام درست درآمد و متوجه شدم که آن خانم مغرض است.<sup>۱</sup>

مرضیه حدیده چی

آخرین ملاقات

امام نسبت به شهید اشرفی اصفهانی علاقه خاصی داشتند. در آخرین ملاقاتی که آن شهید بزرگوار با امام داشتند، امام با ایشان معانقه گرمی کردند به طوری که برای ایشان سابقه نداشت و پس از پایان ملاقات به بنده فرمودند: «من از برخورد امام چنین دریافتم که این آخرین ملاقات من خواهد بود.» ایشان دقیقاً درست یک روز بعد از دیدار با امام به شهادت رسیدند.

فرزند شهید اشرفی اصفهانی

۱. پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۵۵.



شهید اشرفی اصفهانی قبل از شهادت می‌گفتند: این بار که به محضر امام رفته‌ام ایشان طور دیگری به من نگاه کردند و به من گفتند با هم عکس یادگاری بگیریم.<sup>۱</sup>

حجت‌الاسلام ادیب

#### توصیه در آخرین لحظات

ساعت حدود یک بعد از ظهر بود که اهل بیت را خواستند و فرمودند: «به اهل بیت بگو بیایند.»

ما دستور را اجرا کردیم و خانم هم تشریف آوردند و بقیه خواهران هم آمدند. دور تخت امام را گرفتیم. ایشان بعد از چند کلامی که راجع به مسائل شرعی صحبت کردند، فرمودند: «این راه، خیلی راه سخت و واقعاً مشکلی است. مواظب راه خودتان، کار خودتان و گفتار خودتان باشید.»<sup>۲</sup>

دکتر فهیمه مصطفوی

#### رعایت وقت نماز در آخرین روز

حضرت امام در مورد نماز خیلی تأکید می‌کردند. به نماز اول وقت خیلی علاقه داشتند. حتی در آخرین روز، تقریباً ساعت ده شب، نماز مغرب و عشاء را با اشاره خواندند. در حالت بیهوشی بودند که یکی از پزشکان بالای سرشان رفت و برای این که شاید به وسیله نماز بشود آقا را به هوش آورد، گفت: «آقا! وقت نماز است.»

همین که این را گفت، آقا به هوش آمدند و نمازشان را با اشاره دست خواندند. از صبح آن روز هم مرتب از ما سؤال می‌کردند که چقدر به ظهر مانده. چون خودشان ساعت دم دستشان نبود و آن قدرت را نداشتند که به ساعت

۱. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۰۸.

نگاه کنند؛ یک ربع به یک ربع از ما می‌پرسیدند. نه به خاطر این که نمازشان قضا نشود، به خاطر این که نماز را اول وقت بخوانند.<sup>۱</sup>

نعیمه اشراقی

#### علی را پیش من نیاورید

زمانی که امام عزم سفر از این دنیا کردند، خواستند علی نوه‌شان را به دیدارشان ببریم. جویای علت شدیم. متوجه شدم که ایشان از آن جا که از تمام تعلقات رها شده بودند و از آن جا که به علی خیلی علاقه داشتند و تنها همین یک تعلق برایشان مانده بود، از ما خواستند که علی را پیششان ببریم. این ارتباط با خدا و بریدن از غیر او، از همان زمان جوانی در ایشان وجود داشت. عصاره تمام خصلت‌های جوانی امام در زمان پیری در وجودشان جمع شده بود. پس از عمل جراحی و زمانی که به هوش نیامده بودند، ذکر «الله اکبر» بر زبانشان جاری بود.<sup>۲</sup>

فاطمه طباطبایی

#### راضی نیستم برای کسی تعریف کنید

حاج احمد آقا چند روزی پس از ارتحال امام علیه السلام از قول مادر گرامیشان نقل می‌کرد: حدود یک ماه و نیم قبل از عمل جراحی، حضرت امام خوابی دیدند و این خواب را برای همسرشان تعریف کردند و متذکر شدند که در زمان حیاتم راضی نیستم برای کسی تعریف کنید. ایشان خواب دیده بودند که فوت کرده‌اند و حضرت علی علیه السلام ایشان را غسل و کفن کردند و برایشان نماز خواندند و سپس حضرت امام را در قبر گذاشته و از ایشان پرسیدند: «حالا راحت شدید؟» امام فرمودند: «در سمت راستم خستی است که ناراحتتم

۱. همان، ص ۳۳۳.

۲. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۳۱۹.

می‌کند.» در این موقع حضرت علی علیه السلام دستی به ناحیه راست بدن امام کشیدند و ناراحتی حضرت امام مرتفع گشت.<sup>۱</sup>

حجت الاسلام آشتیانی

### خداحافظ خانم

آخرین شبی که امام در منزل بودند و می‌خواستند ایشان را به بیمارستان ببرند من و پزشک، کنار امام ایستاده بودیم. خانم (همسر امام) داشتند می‌آمدند. سر پله‌ها که رسیدند، امام فرمودند: «خانم! خداحافظ، شما دیگر زحمت نکشید.» ایشان ظاهراً متوجه نشدند. یک بار دیگر فرمودند: «خداحافظ! شما نیایید.» و بار سوم در حالی که دست به سینه مبارکشان گرفته بودند، خیلی مؤدبانه فرمودند: «خداحافظ، خانم!» امام همیشه با احترام و خیلی مؤدبانه با همسرشان صحبت می‌کردند، همان‌طور که با همه مردم مؤدب بودند.<sup>۲</sup>

عیسی جعفری

### آقا رفته پیش خدا

روزی در اواخر عمرشان، پرسیدند که علی کجاست. به ایشان گفتم: علی هم سراغ شما را می‌گیرد و می‌گوید می‌خواهم با آقا بازی کنم و دوست ندارم که خوابیده باشند. ولی من به او گفتم که صبر کن انشاءالله تا چند روز دیگر می‌آیند و مثل همیشه بازی می‌کنید. امام در پاسخ فرمودند:

«چند روز دیگر بیشتر نمانده، به او وعده نده.»

آن شب علی خواب بود. از صدای شیون و گریه از خواب پرید و گفت: چیه؟ من گفتم: هیچ علی جان! دسته آمده است. علی بلند شد و گفت: خوب، پاشو، پاشو برویم پیش آقا.

۱. همان، ص ۳۰۳.

۲. یا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۳۱.

گفتم: نه، آقا خواب‌اند.

بعد بغلش کردم. نمی‌دانم چه حالی به او دست داد که یک‌باره گفت: بیا

برویم آسمان، برویم توی آسمان.

گفتم: چرا علی؟!!

گفت: آخر آقا رفته‌اند توی آسمان.

بعد بردمش بیرون. فردای آن روز، آقا را که توی تلویزیون دید، گفتم:

پس چرا آقا حرف نمی‌زنند؟ من می‌خواهم بروم پیش آقا و با آقا بازی کنم.

گفتم: آقا رفته پیش خدا.

گفت: من هم می‌خواهم بروم پیش خدا. برویم پیش خدا تا آقا را ببینم.<sup>۱</sup>

دکتر فاطمه طباطبایی

### با دقت به حساب‌ها رسیدگی می‌کنند

چندی پیش خدمت خانم - همسر بزرگوار امام علیه السلام - رسیدم، عرض کردم آیا به تازگی خوابی از حضرت امام دیده‌اید؟ فرمودند: «اوایل، بیشتر ایشان را در خواب زیارت می‌کردم، اما حالا کم شده است.» بعد فرمودند: «چند شب پیش آقا را در خواب دیدم که لباس مرتبی بر تن داشته و کناری آرام و مؤدب مثل همیشه نشسته بودند. به ایشان عرض کردم: «آقا، آن‌جا چگونه است؟» فرمودند: «خیلی سخت و با دقت به حساب‌ها رسیدگی می‌کنند، خیلی مواظب باشید. مواظبت کنید، مواظبت کنید.» بعد از خواب بیدار شدم.<sup>۲</sup>

علی تقی

والسلام

۱. همان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. برداشت‌هایی از سیره امام، ج ۱، ص ۳۳۶.